# چهل داستان و چهل حدیث از امام جواد ( ع )

## مشخصات کتاب

سرشناسه : صالحی نجف آبادی عبدالله 1327 - عنوان و نام پدیدآور : چهل داستان و چهل حدیث از امام جواد علیه السلام (11)/ مولف عبدالله صالحی مشخصات نشر : قم مهدی یار 1381.

## پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها ، خدای بزرگ را ، که ما را از امّت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم ، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هدایت نمود .

تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام ، و بر اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین ، مخصوصا نهمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام ؛ و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند .

آموزنده نهمین ستاره فروزنده ؛ و پیشوای بشریّت ، حجّت خداوند برای هدایت بندگان ، آن شخصیّت برگزیده و ممتازی که همچون

حضرت عیسی مسیح و بعضی دیگر از انبیاء الهی علیهم السلام در سنین کودکی به مقام والای امامت و ولایت نائل آمد و در بین اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان ( جوادالا ئمّه ) معروف گردید .

یها السلام ، در جلالت و عظمت حضرت جواد الا ئمّه علیه السلام - فرمود : او خلیفه برحقّ و وارث علوم می باشد ، او معدن دانش ها و مخزن اسرار خواهد بود ، او حجّت و راهنمای خلق است ، هر که به او ایمان آورد و به امامت و ولایت او در عمل و گفتار معتقد باشد ، بهشت برین جایگاهش خواهد بود .

و جدّ بزرگوارش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در معرّفی آن حضرت فرموده است :

خداوند متعال نطفه او را پاک و مبارک و رضایت بخش قرار داد؛ و نامش را به عنوان محمّد بن علیّ علیه السلام برگزید ، او شفیع شیعیان خواهد بود؛ و وارث تمام علوم می باشد .

احادیث قدسیّه و روایات متعدّده در منقبت و عظمت آن امام معصوم و والامقام ، با سندهای بسیار متعدّد در کتاب های گوناگون ، وارد شده است .

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد ، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر ( 1 ) ، در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و . . . .

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش ، مورد استفاده و إ فاده عموم

خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد .

و ذخیره ای باشد ( لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُون إِلاّ مَنْ اءَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیم لی وَ لِوالِدَیٍّّ ، وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقّ ) انشاءاللّه تعالی .

مؤ لّف

## خلاصه حالات یازدهمین معصوم ، نهمین اختر امامت

آن حضرت طبق مشهور ، شب جمعه ، دهم ماه رجب ، سال 195 هجری قمری ( 2 ) در مدینه منوّره دیده به جهان گشود .

نام : محمّد ( 3 ) صلوات اللّه و سلامه علیه .

کنیه : ابوجعفر ثانی و ابوعلی .

لقب : جواد ، قانع ، مرتضی ، نجیب ، تقیّ ، منتخب ، هادی القضاه ، سیّدالهداه ، مصباح المتهجّدین ، جوادالا ئمّه و . . . .

پدر : امام علیّ بن موسی الرّضا ، مُغیث الشّیعه والزّوّار علیهماالصلاه والسّلام .

مادر : از خانواده ماریه قبطی بوده ، و به چند نام و لقب معروف است : درّه ، سبیکه ، ریحانه ، خیزران و . . . .

نقش انگشتر : ( نِعْمَ الْقادِرُ اللّهُ ) .

دربان : عمر بن فرات ، عثمان بن سعید سمّان را گفته اند .

پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسطّ ماءمون عبّاسی مسموم و به شهادت رسید؛ مردم ، مخصوصا سادات بنی الزّهراء نسبت به جنایات خلیفه آگاه شدند ، ماءمون از خطرات احتمالی بیمناک شد .

و بدین جهت ، امام محمّد جواد علیه السلام را از مدینه احضار کرد و در بغداد کنار دربار خود منزلی برایش تهیّه نمود تا از هر جهت امام علیه السلام تحت نظر باشد .

و در ضمن نیز جلب توجّه عامّه مردم شود؛ چون در ظاهر امام علیه السلام

را بسیار مورد احترام و تکریم قرار می داد .

برهمین اساس ، پس از گذشت مدّتی ، ماءمون جهت تداوم سیاست عوام فریبانه خود و نجات از خطرات احتمالی ، دخترش ، امّالفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد ، تا هم جلب توجّه افکار عموم را نموده باشد .

و هم تمام موارد زندگی و حرکات آن حضرت را تحت کنترل خود در آورد ، به طوری که هر لحظه چنانچه کوچک ترین اتّفاقی رخ می داد ، بلافاصله ماءمون توسّط ماءمورین و جاسوسان خود از آن آگاه می گشت ، آن هم با تحریفات مختلف و جعلیات و به عبارت دیگر ، یک کلاغ چهل کلاغ شدن - .

و چندین مرحله نیز به جهت گزارشات کذب و بی مورد جاسوسان حکومتی و خصوصا همسر آن حضرت امّ الفضل - ، آن امام مظلوم مورد شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت .

و طبق روایت علیّ بن ابراهیم ، مردم از اقشار و طبقات مختلف به محضر مبارک و پُر فیض حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام وارد می شدند و پیرامون مسائل و فنون مختلف از آن حضرت سؤ ال می کردند؛ و جواب می گرفتند .

و حتّی در دوران ده سالگی ، در یک مجلس ، سی هزار مسئله از آن حضرت سؤ ال شد؛ و در همان مجلس نیز تمامی آن مسائل را ، به طور کامل پاسخ فرمود .

مدّت امامت : بنابر مشهور ، آن حضرت در روز جمعه یا دوشنبه ، آخر ماه صفر ، سال 203 یا 206 هجری قمری پس از شهادت مظلومانه پدر بزرگوارش به منصب والای

امامت و خلافت نائل آمد؛ و حدود هیجده سال امامت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشت .

مدّت عمر : حضرت مدّت هفت یا هشت سال و چهار ماه در زمان حیات پدر بزرگوارش ؛ و پس از شهادت و رحلت پدر نیز حدود هیجده سال به عنوان رهبر و امام مسلمین ، هدایت گری جامعه را عهده دار بود .

بنابر این ، عمر شریف و مبارک آن حضرت را حدود 25 سال گفته اند .

مشهور ، روز سه شنبه ، پنجم ماه ذی الحجّه ، سال 220 ( 4 ) در زمان حکومت معتصم و به دستور او در بغداد به وسیله زهر توسّط همسرش - امّ الفضل - مسموم شده و به شهادت رسید؛ و پیکر مطهّرش در قبرستان بنی هاشم کنار قبر مقدّس جدّش ، امام موسی کاظم علیه السلام دفن گردید .

خلفاء هم عصر : امامت آن حضرت هم زمان با حکومت ماءمون عبّاسی و معتصم مصادف گردید .

تعداد فرزندان : طبق آنچه مورّخین آورده اند : حضرت دارای دو فرزند پسر و سه دختر بوده است .

از امام محمّد جواد علیه السلام : چهار رکعت است ، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد ، چهار مرتبه سوره توحید خوانده می شود؛ و پس از آخرین سلام نماز و ذکر تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ، صد مرتبه : ( اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد ) گفته می شود . ( 5 )

و سپس نیازها و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید ، که انشاءاللّه بر آورده خواهد

شد .

## طلعت نور نهمین اختر ولایت

زمان شادی یاران حقّ ، جواد آمد

خوشا دلی که ز شادی دوست شاد باشد

بلی به عاشر شهر رجب به امر خدای

ولادت شه اقلیم دین ، جواد آمد

نهم امام ، جوادالا ئمّه ، کنز وجود

برش خزائن عالم کم از رماد آمد

محمّد تقیّ که تقوایش

عبادت شه سجّادمان به یاد آمد

رجب که معنی آن ریزش مطر باشد

ز ابر رحمت وی خلق را مراد آمد

غرض بگاه سحر همچو آفتاب منیر

جواد ، مظهر احسان وجود و داد آمد

به شهریار خراسان روا بود تبریک

که نور دیده آن احمدی نژاد آمد ( 6 )

از شبستان ولایت ، قمری پیدا شد

از گلستان هدایت ، ثمری پیدا شد

بحر موّاج کرم ، آمده در جوش و خروش

که ز دریای عنایت گهری پیدا شد

شب میلاد جواد است ، ندا زد جبریل

کز پی شام مبارک ، سحری پیدا شد

از افق ماه درخشان رجب داد نوید

که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد

نام نیکوش محمّد ، لقب اوست جواد

در صفات ملکوتی ، بشری پیدا شد ( 7 )

## ظهور نهمین نور ولایت

حکیمه - دختر حضرت موسی بن جعفر و عمّه امام محمّد جواد علیهم السلام ، حکایت کند :

چون هنگام ولادت حضرت جواد الا ئمّه علیه السلام نزدیک شد ، حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام مرا به همراه همسرش ، خیزران مادر حضرت جواد علیه السلام با یک نفر قابله ( ماما ) داخل یک اتاق قرار داد و درب اطاق را بست .

وقتی نیمه شب فرا رسید ، ناگهان چراغ خاموش شد و اتاق تاریک گشت ؛ و ما ناراحت و متحیّر شدیم که در آن تاریکی ، در چنین موقعیّتی حسّاس چه کنیم ؟

در همین تشویش و اضطراب

به سر می بردیم که ناگاه درد زایمان بر خیزران عرض شد؛ و اندکی بعد وجود مبارک و نورانی حضرت ابوجعفر ، محمّد جواد علیه السلام از مادر تولّد یافت و با ظهور طلیعه نورش تمام اتاق روشن گشت .

حکیمه گوید : به مادرش ، خیزران گفتم : خداوند کریم به واسطه وجود مبارک و نورانی این نوزاد عزیز ، تو را از روشنائی و نور چراغ بی نیاز گردانید .

پس چون نوزاد بر زمین قرار گرفت ، نشست و نور تشعشع انوار الهی ، تمام اطراف بدنش را فرا گرفت ، تا آن که صبح شد و پدر ، بزرگوارش حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام تشریف آورد؛ و با لبخندی نوزاد عزیز را در آغوش گرفت ؛ و پس از لحظه ای او را در گهواره نهاد و به من فرمود : ای حکیمه ! سعی کن که همیشه کنارش باشی .

حکیمه در ادامه حکایت چنین گوید : چون روز سوّم مولود فرا رسید ، آن نوزاد عزیز چشم های خود را به سوی آسمان بلند نمود و بعد از آن نگاهی به سمت راست و سمت چپ کرد و سپس با زبان صریح و فصیح اظهار داشت :

( أ شهد أ ن لا إ له إ لاّ اللّه ، وحده لا شریک له ، و اءنّ محمّدا عبده و رسوله ) .

و هنگامی که شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرد ، بسیار تعجّب کردم و در حیرت قرار گرفته و با همان حالت از جای

خود برخاستم و به حضور حضرت رضا علیه السلام آمدم و گفتم : صحنه ای بسیار عجیب و شگفت آوری را دیدم !

امام علیه السلام فرمود : چه چیزی را مشاهده کرده ای ؛ که باعث شگفتی تو گشته است ؟

در جواب حضرت گفتم : این نوزاد کوچک چنین و چنان گفت ، و تمام جریان را برایش بازگو کردم .

همین که امام رضا علیه السلام سخن مرا شنید ، تبسّمی نمود و سپس فرمود : چیزهای معجزه آسا و حیرت انگیز بیشتری را نیز مشاهده خواهی کرد . ( 8 )

## معجزه شش ماهه در بینائی

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم به نقل از محمّد بن میمون حکایت کنند :

پیش از آن که امام رضا علیه السلام عازم دیار خراسان شود ، در مکّه معظّمه حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم :

یابن رسول اللّه ! آهنگ سفر به مدینه منوّره را دارم ، چنانچه ممکن باشد نوشته ای برایم بنویس و مرا به فرزندت ، حضرت محمّد جواد علیه السلام معرّفی بفرما .

امام علیه السلام تبسّمی نمود ، برای آن که فرزندش در آن هنگام در سنین شش ماهگی بود .

و چون حضرت نامه را نوشت و به دست من داد ، به سوی مدینه منوّره حرکت کردم تا آن که بر سرای امام جواد علیه السلام رسیدم ، غلام آن حضرت جلوی منزل ایستاده بود ، گفتم : مولای مرا بیاور تا با دیدن جمال دل آرایش ، چشم خود را جلا بخشم و فیضی برگیرم .

غلام وارد منزل رفت و پس از لحظاتی بیرون آمد؛ و آن اختر فرزانه آسمان ولایت

و امامت را روی دست هایش نهاده بود ، پس نزدیک رفتم و سلام کردم .

گوهر ولایت ، حضرت جواد علیه السلام جواب سلام مرا داد و فرمود : ای محمّد ! حال تو چگونه است ؟

عرضه داشتم : ای مولایم ! در اثر بیماری چشم ، نابینا گشته ام .

آن عزیز خردسال به من اشاره نمود و فرمود : نزدیک بیا ، چون نزدیک امام جواد علیه السلام رفتم ، نامه پدرش ، امام رضا علیه السلام را به غلام دادم و او نامه را گشود و حضرت آن را خواند؛ و سپس به من خطاب کرد و فرمود :

نزدیک تر بیا؛ چون جلوتر رفتم ، حضرت دست کوچک و مبارکش را بر چشم های من کشید؛ و من به برکت وجود مقدّس آن گوهر شش ماهه شفا یافتم و چشمم بینا شد و دیگر احساس درد و ناراحتی نکردم . ( 9 )

می خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم

صفوان بن یحیی و محمّد بن سنان حکایت کنند :

روزی در مکّه معظمّه به محضر شریف امام رضا علیه السلام حضور یافتیم و اظهار داشتیم : یاابن رسول اللّه ! ما عازم مدینه منوّره هستیم ، چنانچه ممکن است نامه ای برای فرزندت حضرت ابوجعفر محمّد جواد علیه السلام بنویس ، که انشاءاللّه ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد .

و حضرت رضا علیه السلام تقاضای ما را پذیرفت و نامه را نگاشت ؛ و تحویل من داد ، هنگامی که نامه را گرفتیم به سمت مدینه حرکت کردیم .

و چون به منزل حضرت جواد سلام اللّه علیه رسیدیم ، خادم

حضرت به نام موفّق نزد ما آمد ، در حالی که کودکی خردسال را - که حدود پانزده ماه داشت - در آغوش گرفته بود .

و ما متوجّه شدیم که آن کودک ، حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام می باشد .

به موفّق ، خادم حضرت فهماندیم که ما نامه ای برای حضرت آورده ایم ؛ و نامه را تحویل خادم دادیم .

حضرت دست های کوچک خود را دراز نمود و نامه را از موفّق گرفت و به خادم اشاره نمود که نامه را باز کن .

و چون نامه را گشود ، حضرت مشغول خواندن نامه گردید و در ضمن خواندن ، تبسّم بر لب داشت .

وقتی خواندن نامه پایان یافت ، به ما فرمود : شما از سرورم تقاضا کردید تا برایتان نامه ای بنویسد که بتوانید با من ملاقات و صحبت نمائید ؟

عرض کردیم : بلی ، چنین است .

سپس محمّد بن سنان اظهار داشت : ای مولا و سرورم ! من از نعمت الهی - یعنی چشم - محروم و نابینا شده ام ، اگر ممکن است بینائی چشم مرا برگردان ، تا یک بار به جمال دل آرای شما نظر افکنم ؛ و دو مرتبه به حالت اوّل برگردم .

و این لطف و کرامت را پدرت و نیز جدّت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر من عنایت فرمودند .

سپس حضرت دست مبارک خویش را دراز نمود و بر چشم من کشید؛ و در همان لحظه چشمم روشن و بینا گردید ، به طوری که همه جا و همه چیز را به خوبی می دیدم ، پس نگاهی به

جمال دل آرا و مبارک حضرت افکندم .

و لحظه ای بعد از آن ، دست بر چشم من نهاد و دوباره همانند قبل نابینا شدم .

پس از آن ، من با صدای بلند اظهار داشتم : این جریان همچون حکایت فطرس ملک می باشد . ( 10 )

سپس حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام پاهای خویش را بر سینه خادم نهاد و کلماتی را بر زبان مبارکش جاری نمود . ( 11 )

## ادّعائی بزرگ از کودکی 25 ماهه

طبق آنچه محدّثین و مورّخین ثبت کرده اند :

حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام موهای سرش کوتاه و فِر خورده شده و چهره مبارکش نمکین بود ، که تقریبا از این جهت مقداری شبیه افراد سیاه پوست به نظر می رسید .

به همین جهت ، اشخاص منافق و فرصت طلب که هر لحظه دنبال سوژه ای هستند تا بتوانند ضربه خویش را وارد سازند .

لذا در نَسَب حضرت تشکیک به وجود آوردند و گفتند : این فرزند امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام نیست .

به قدری این شایعه و تهمت در افکار عدّه ای اثر گذاشت که مجبور شدند حضرت جواد علیه السلام را که بیش از حدود 25 ماه از عمر مبارکش سپری نگشته بود ، بردارند و نزد افراد قیافه شناس و نسب شناس آورند تا موضوع برای همگان روشن و ثابت شود که این کودک از چه خانواده ای است .

همین که آن کودک معصوم را نزد قیافه شناسان - که در جمع عدّه ای از اشخاص مختلف بودند - بردند ، ناگاه همگی آن نسب شناسان از عظمت و هیبت آن کودک به سجده افتادند؛ و

چون سر از سجده برداشتند ، اظهار داشتند :

وای بر شماها ! این ستاره درخشان و این اختر روشنائی بخش را بر ما عرضه می دارید ؟ !

به خدای بزرگ سوگند ، این کودک پاک و منزّه از هر نوع رجس و آلودگی است ، او از خانواده ای پاک و تکامل یافته است ، او در تمام مراحل انتقال در ارحام ، نیز پاک و منزّه قرار گرفته است .

به خدا سوگند ، او از ذرّیّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و از فرزندان امیرالمؤ منین ، علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد .

بروید و به خداوند سبحان پناه ببرید؛ و از چنین افکار و دسیسه های نابخردانه ، توبه نمائید و در نسب او هیچ گونه شکّ و تردید نداشته باشید .

امام محمّد جواد علیه السلام در تمام این حالات و لحظه ها ، حمد و ثنای خداوند متعال را بر زبان جاری می نمود .

پس از آن که سخن قیافه شناسان پایان یافت ، حضرت لب به سخن گشود و ضمن خطبه ای طولانی - که همه افراد را که از اقشار مختلف بودند ، به تعجّب و حیرت وا داشت - اظهار نمود :

شکر و سپاس خدای را ، که ما را از برگزیدگان نور خودش قرار داد؛ و از بین نیکان ، ما را انتخاب نمود؛ و نیز ما را از امانت داران خویش به حساب آورد و حجّت و راهنمای بندگانش قرار داد و . . . .

بعد از آن فرمود : ای جمعیّت حاضر ! همانا من محمّد جواد ، پسر علیّ رضا ،

فرزند موسی کاظم ، فرزند جعفر صادق ، فرزند محمّد باقر ، فرزند علیّ زین العابدین ، فرزند حسین شهید ، فرزند امیرالمؤ منین علیّ مرتضی و فاطمه زهراء دختر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم .

آن گاه افزود : مرا بر افراد قیافه شناس عرضه می دارند ؟ !

به خداوند یکتا سوگند ، من نسبت به نسب های همه مردم از خودشان و از دیگران آشناترم ، من به تمام اسرار درونی و علنی اشخاص کاملا آگاه هستم .

و در ادامه ، بعد از بیان مطالبی بسیار مهمّ ، اظهار داشت : چنانچه دولت های کفر و افراد دنیاپرست نمی بودند و بر علیه ما و دیگر مؤ منین شورش نمی کردند ، مطالبی را اظهار می نمودم که تمام اشخاص در حیرت و تعجّب قرار گیرند .

و سپس دست مبارک خود را بر دهان خویش نهاد و آخرین سخنش چنین بود :

ای محمّد ! خاموش باش همچنان که پدرانت خاموش گشتند و صبر و شکیبائی را پیشه خود قرار بده ؛ و در اظهار حقایق همانند پیامبران اولوالعزم عجله منما ، همانا که مخالفین جزای گفتار و اعمالشان را خواهند دید . ( 12 )

## تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساربان

یکی از اصحاب و شیعیان حضرت ابوجعفر ، امام جواد محمّد علیه السلام به نام ابوهاشم حکایت کند :

روزی به قصد زیارت و دیدار آن حضرت ، رهسپار منزلش شدم ، در بین راه سه نفر از دوستان ، هر یک نامه ای به من دادند که به دست حضرت برسانم ؛ ولی چون نامه ها نشانی نداشت ، من فراموش کردم که کدام از چه

کسی است .

وقتی خدمت امام علیه السلام وارد شدم و نامه ها را جلوی آن حضرت نهادم ، یکی از نامه ها را برداشت و بدون آن که نگاهی به آن نماید ، فرمود : این نامه زید بن شهاب است .

سپس دوّمین نامه را برداشت و بدون نگاه در آن ، فرمود : این نامه محمّد بن جعفر است ؛ و چوم سوّمین نامه را برداشت ، نیز بدون نگاه فرمود : و این نامه هم از علیّ بن الحسین است ؛ و آن گاه هر کدام را با نام و نسب معرّفی نمود و آنچه نوشته بودند ، مطرح فرمود .

بعد از آن ، حضرت جواب هر یک از نامه ها را زیر نوشته هایشان مرقوم داشت و امضاء کرد؛ و سپس تحویل من داد .

وقتی برخاستم که از حضور مبارکش مرخّص شوم و بروم ، امام علیه السلام نگاهی محبّت آمیز به من نمود و تبسّمی کرد؛ و سپس مبلغی معادل سیصد دینار به عطا نمود و فرمود : این پول ها را تحویل علیّ بن الحسین بن ابراهیم بده و بگو که تو را بر خرید اجناس راهنمائی کند .

پس هنگامی که نزد علیّ بن الحسین رفتم و پیام حضرت را رساندم ، مرا راهنمائی کرد و اجناسی را خریداری کردم ؛ و سپس آن ها را به وسیله شتر برای امام علیه السلام آوردم .

همین که به همراه صاحب شتر جلوی درب منزل حضرت رسیدیم ، صاحب شتر از من تقاضا کرد که از حضرت بخواهم تا او را جزء افراد خدمت گذار خود قرار دهد .

وقتی بر امام جواد

علیه السلام وارد شدم و خواستم تقاضای صاحب شتر را مطرح کنم ، دیدم حضرت کنار سفره طعام نشسته و به همراه عدّه ای مشغول تناول غذا می باشد .

و بدون آن که من حرفی زده باشم ، فرمود : ای ابوهاشم ! بنشین و به همراه ما از این غذا میل کن و ظرف غذائی را با دست مبارک خویش جلوی من نهاد؛ و چون از آن غذای لذیذ خوردم ، حضرت به غلام خود فرمود : ای غلام ! صاحب شتر را که همراه ابوهاشم آمده و جلوی منزل ایستاده است ، بگو وارد شود و در کنار شما مشغول خدمت و انجام وظیفه گردد . ( 13 )

## هنگام وداع پدر در مکّه

امیّه بن علیّ حکایت می کند :

هنگامی که ماءمورین حکومت بنی العبّاس خواستند امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام را از مدینه به خراسان منتقل نمایند ، حضرت جهت وداع با کعبه الهی به مکّه معظّمه آمده بود و من نیز همراه حضرت بودم .

وقتی حضرت طواف وداع را انجام داد ، نماز طواف را کنار مقام حضرت ابراهیم علیه السلام به جای آورد .

در این میان ، فرزند نوجوانش ، حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد سلام اللّه علیه - که او نیز همراه پدر بزرگوارش بود - پس از آن که طواف خود را به پایان رسانید ، وارد حِجْر اسماعیل شد؛ و در همان جا نشست .

چون جلوس حضرت جواد علیه السلام به طول انجامید ، موفّق - خادم حضرت ، که او نیز از همراهان بود - جلو آمد و گفت : فدایت گردم ، برخیز تا حرکت کنیم

و برویم .

حضرت فرمود : مایل نیستم حرکت کنم ؛ و تا زمانی که خدا بخواهد ، می خواهم همین جا بنشینم ، و تمام وجود حضرت را غم و اندوه فرا گرفته بود .

موفّق نزد پدرش ، امام رضا علیه السلام آمد و اظهار داشت : فدایت گردم ، فرزندت ، حضرت ابوجعفر ، محمّد جواد علیه السلام در حِجْر اسماعیل نشسته است و حرکت نمی کند تا برویم .

امام رضا علیه السلام شخصا نزد فرزندش حضرت جواد آمد و فرمود : اءی عزیزم ! برخیز تا برویم .

آن نور دیده اظهار داشت : من از جای خود بلند نمی شوم .

پدر فرمود : عزیزم ! باید حرکت کنیم و از این جا برویم .

حضرت جواد علیه السلام اظهار نمود : ای پدر ! چگونه برخیزم ؟ ! .

و حال آن که دیدم چگونه با خانه خدا وداع و خداحافظی می کردی ، که گویا دیگر به آن باز نخواهی گشت .

و در نهایت ، امام رضا علیه السلام فرزند و نور دیده اش را بلند نمود؛ و حرکت کردند و رفتند . ( 14 )

## خبر از شهادت پدر در مدینه

بسیاری از بزرگان شیعه و سنّی در کتاب های مختلف به نقل از شخصی به نام ، امیّه بن علیّ حکایت کنند :

در آن هنگامی که امام رضا علیه السلام در شهر خراسان بود ، من مدّت زمانی را در مدینه بودم و مرتّب به منزل حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام رفت و آمد داشتم .

در طیّ این مدّت مشاهده می کردم که هر روز خویشان و آشنایان به محضر مبارک امام جواد علیه السلام

وارد می شدند و سلام و احترام می کردند .

پس از گذشت مدّت ها از مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان و بی اطّلایی مردم از آن حضرت ، روزی حضرت جواد علیه السلام در جمع عدّه ای از اصحاب خویش ، یکی از کنیزان را صدا زد و چون نزد حضرت حاضر شد ، به وی فرمود : برو به تمام افراد اهل منزل بگو که برای سوگواری و عزاداری آماده شوند .

همین که افراد از منزل حضرت خارج شدند با یکدیگر گفتند : چرا سؤ ال نکردیم که سوگواری و عزاداری برای چه کسی است ؟

و چون فردای آن روز فرا رسید و عدّه ای از اصحاب نزد حضرت جهت ملاقات و دیدار آمدند ، امام جواد علیه السلام همانند روز قبل ، دوباره یکی از کنیزان را صدا زد و اظهار داشت : به اهل منزل بگو که آماده عزاداری گردند .

در این هنگام ، برخی از اصحاب از آن حضرت سؤ ال کردند :

یاابن رسول اللّه ! مگر عزای چه کسی است ؟

حضرت فرمود : عزای آن کسی که بهترین فرد از افراد روی زمین می باشد .

و در همان روزها خبر شهادت پدرش ، حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به اهالی شهر مدینه رسید و منتشر گردید . ( 15 )

## ورود از درب بسته و رفع جنازه

مرحوم شیخ صدوق و طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت نمایند :

چون حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسّط ماءمون عبّاسی به وسیله انگور زهرآلود مسموم شده و به منزل مراجعت نمود ، طبق دستور حضرت

درب ها را بسته و قفل کردم و غمگین و گریان گوشه ای ایستادم .

ناگاه جوانی خوش سیما - که از هرکس به امام رضا علیه السلام شبیه تر بود - وارد حیاط منزل شد ، با حالت تعجّب و حیرت زده جلو رفتم و اظهار داشتم : چگونه وارد منزل شدی ؛ و حال آن که درب منزل بسته و قفل بود ؟

جوان در پاسخ فرمود : آن کسی که مرا در یک لحظه از شهر مدینه به این جا آورده است ، از درب بسته نیز داخل می گرداند .

گفتم : شما کیستی و از کجا آمده ای ؟

فرمود : ای اباصلت ! من حجّت خدا و امام تو هستم ، من محمّد فرزند مولایت ، حضرت رضا علیه السلام می باشم .

و سپس آن حضرت مرا رها نمود و به سوی پدرش رفت ؛ و نیز به من دستور داد که همراه او بروم ، پس چون وارد اتاق شدیم و چشم امام رضا علیه السلام به فرزندش افتاد ، او را در آغوش گرفت و به سینه خود چسبانید و پیشانیش را بوسید .

ناگاه حضرت با حالت ناگواری بر زمین افتاد و فرزندش ، امام جواد علیه السلام او را در آغوش گرفت ؛ و سخنی را زمزمه نمود که من متوجّه آن نشدم .

بعد از آن ، کف سفیدی بر لب های امام رضا علیه السلام ظاهر گشت و سپس فرزندش دست خود را درون پیراهن و سینه پدر کرد و ناگهان پرنده ای را شبیه نور بیرون آورد و آن را بلعید و حضرت رضا علیه السلام جان به

جان آفرین تسلیم نمود .

پس از آن ، امام محمّد جواد علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود : ای اباصلت ! بلند شو و برو از انباری پستو ، صندوقخانه تختی را با مقداری آب بیاور .

عرض کردم : ای مولای من ! آن جا چنین چیزهائی وجود ندارد .

فرمود : به آنچه تو را دستور می دهم عمل کن .

پس چون وارد آن انباری شدم ، تختی را با مقداری آب که مهیّا شده بود برداشتم و خدمت حضرت جواد علیه السلام آوردم و خود را آماده کردم تا در غسل و کفن آن امام مظلوم کمک کنم .

ناگاه امام جواد علیه السلام فرمود : کنار برو ، چون دیگری کمک من می کند؛ و سپس افزود : وارد انباری شو و یک دستمال بسته که درون آن کفن و حنوط است ، بیاور .

وقتی داخل انباری شدم بسته ای را - که تا به حال در آن جا ندیده بودم - یافتم و محضر امام جواد علیه السلام آوردم .

پس از آن که حضرت جواد علیه السلام پدرش سلام اللّه علیه را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند ، به من خطاب نمود و اظهار داشت : ای اباصلت ! تابوت را بیاور .

عرضه داشتم : فدایت گردم ، بروم نزد نجّار و بگویم تابوتی را برایمان بسازد .

حضرت فرمود : برو داخل همان انباری ، تابوتی موجود است ، آن را بردار و بیاور .

وقتی داخل آن انباری رفتم ، تابوتی را که تاکنون ندیده بودم حاضر یافتم ، پس آن را برداشتم و نزد حضرت

آوردم ؛ و امام جواد علیه السلام پدر خود را درون آن نهاد .

در همین لحظه ، ناگهان تابوت به همراه جنازه از زمین بلند شد و سقف اتاق شکافته گردید و تابوت بالا رفت ، به طوری که دیگر من آن را ندیدم .

به آن حضرت عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! اکنون ماءمون می آید ، اگر جنازه را از من مطالبه نماید ، چه بگویم ؟

فرمود : ساکت و منتظر باش ، به همین زودی مراجعت می نماید .

و سپس افزود : هر پیامبری ، در هر کجای این عالَم باشد ، هنگامی که وصیّ و جانشین او فوت می نماید ، خداوند متعال اجساد و ارواح آن ها را به یکدیگر می رساند .

در بین همین فرمایشات بود ، که دو مرتبه سقف شکافته شد و جنازه به همراه تابوت فرود آمد .

امام جواد علیه السلام جنازه را از داخل تابوت بیرون آورد و روی زمین به همان حالت اوّل قرار داد و فرمود : ای اباصلت ! اینک برخیز و درب منزل را باز کن .

پس هنگامی که درب منزل را باز کردم ، ماءمون به همراه عدّه ای از اطرافیان خود با گریه و افغان وارد شدند؛ و پس از آن که ماءمون لحظه ای بر بالین جنازه نشست ، دستور دفن حضرت را صادر کرد و تمام آنچه را که حضرت وصیّت کرده بود ، یکی پس از دیگری انجام گرفت .

پس از پایان مراسم دفن ، یکی از وزراء ، به ماءمون گفت : علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام با این کار که آبی در

قبر نمایان شد و سپس ماهی هایِ ریزی آمدند و بعد از آن ماهی بزرگی ظاهر گشت و آن ماهیان کوچک را بلعید ، خبر می دهد که حکومت شما نیز چنین است که شخصی از اهل بیت رسول خدا صلوات اللّه علیه می آید؛ و شماها را نابود می گرداند .

و ماءمون حرف او را تصدیق کرد .

پس از آن ، ماءمون دستور داد تا مرا زندانی کردند و چون یک سال از زندان من گذشت ، خیلی اندوهناک شدم و از خداوند متعال خواستم که برایم راه نجاتی پیدا شود .

پس از گذشت زمانی کوتاه ، ناگهان امام محمّد جواد علیه السلام وارد زندان شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آمدیم ؛ و بعد از آن به من فرمود : ای اباصلت ! نجات یافتی ، برو که دیگر تو را پیدا نخواهند کرد . ( 16 )

## خبر از بدهی پدر و پرداخت آن

مرحوم شیخ مفید ، کلینی ، راوندی و دیگر بزرگان به طور مستند به نقل یکی از اهالی مدینه منوّره آورده اند :

شخصی به نام مطرفی حکایت کند :

هنگامی که حضرت ابوالحسن ، علیّ موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید ، مبلغ چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم و کسی دیگر ، غیر از من و خود حضرت از این موضوع اطّلاع نداشت .

به همین جهت با خود گفتم : پول هایم از دستم رفت و دیگر قابل وصول نیست .

در این افکار بودم ، که فرزندش حضرت ابوجعفر ، جوادالا ئمّه علیه السلام برایم پیامی فرستاد که فردای آن روز پیش حضرتش بروم و در ضمن پیام افزود

: هنگام آمدن کیسه و یا خورجینی را نیز همراه بیاور .

پس چون فردای آن روز فرا رسید و در محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شدم ، حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود : پدرم حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام رحلت نموده است ؛ و تو مقدار چهار هزار درهم از پدرم طلب کار هستی ؟

عرضه داشتم : بلی ، پدر شما مبلغ چهار هزار درهم به من بدهکار می باشد .

پس در همین لحظه متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام گوشه ای از آن جانمازی را که روی آن نشسته بود ، بلند کرد و مقداری دینار از زیر آن برداشت و تحویل من داد و فرمود : این مقدار دینارها بابت بدهی پدرم به تو می باشد ، آن ها را تحویل بگیر .

و من چون آن پول ها را از حضرت تحویل گرفتم ، آن ها را محاسبه کردم ، درست به مقدار همان چهار هزار درهمی بود که از امام رضا علیه السلام طلب داشتم . ( 17 )

با پنجاه قدم ، شام تا کعبه را پیمود

حافظ ابونعیم - یکی از علماء اهل سنّت - در کتاب خود به نام حلیه الا ولیاء آورده است :

شخصی به نام ابویزید بسطامی حکایت قابل توجّهی را از سرگذشت خود با کودکی خردسال نقل کرده است :

روزی از شهر بسطام جهت زیارت خانه خدا حرکت کردم ؛ چون به یکی از روستاهای شهر دمشق رسیدم ، تپّه خاکی را دیدم که کودکی حدودا چهار ساله روی آن بازی می نمود .

وقتی نزدیک او

رسیدم ، خواستم به او سلام کنم ، با خود گفتم : این بچّه است و هنوز به تکلیف الهی نرسیده ، اگر به او سلام کنم ، جواب نمی داند؛ و اگر سلام نکنم حقّی را ضایع ( 18 ) کرده ام .

و بالاخره بر او سلام کردم و آن کودک نگاهی بر من انداخت و اظهار داشت :

قسم به آن کسی آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید ، چنانچه جواب سلام را واجب نگردانیده بود ، جواب نمی گفتم .

چون که مرا به جهت کمی سنّ و سال نزد خود کوچک و حقیر دانستی ؛ ولیکن جوابت را می دهم : ( علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته و تحیّاته و رضوانه ) .

و سپس افزود : هرگاه تحفه و تحیّتی برایتان هدیه کردند ، سعی نمائید که به بهترین وجه آن را پاسخ دهید .

با شنیدن چنین سخنانی ، فهمیدم که او شخصیّتی والا و بلند مرتبه است و من اشتباه فکر کرده ام .

در همین لحظه ، فرمود : ای ابویزید ! برای چه از دیار خود بسطام به شهر شام آمده ای ؟

گفتم : ای سرورم ! قصد زیارت کعبه الهی را دارم .

پس آن کودک از جای خود برخاست و اظهار داشت : آیا وضو داری ؟

گفتم : خیر .

فرمود : همراه من بیا ، دَه قدم که راه رفتیم ، به نهری بزرگ تر از فرات رسیدیم و او نشست و وضوئی با رعایت تمام آداب و مستحبّات گرفت و من نیز وضو گرفتم .

در همین اثناء ، قافله ای عبور می کرد از شخصی پرسیدم

: این نهر کدام نهر است ، و چه نام دارد ؟

گفت : رود جیحون است .

بعد از آن ، کودک فرمود : حرکت کن تا برویم ، چون بیست قدم راه پیمودیم ، به نهری بزرگ تر از نهر قبلی رسیدیم .

و چون کنار آن نهر آمدیم ، فرمود : بنشین ، و من طبق دستور او نشستم و او رفت ، از قافله ای که از آن محلّ عبور می کرد ، پرسیدم : این جا کجاست و این نهر چه نام دارد ؟

گفتند : رود نیل است و تا شهر مصر حدود یک فرسخ فاصله داری ، آن ها رفتند و پس از ساعتی آن کودک باز آمد و اظهار داشت : برخیز حرکت کن تا برویم .

پس حرکت کردیم و بیست قدم دیگر راه رفتیم ، نزدیک غروب خورشید بود که نخلستانی نمایان گردید ، کنار آن رفتیم و اندکی نشستیم ؛ و پس از استراحتی مختصر دوباره فرمود : حرکت کن تا برویم .

مقدار خیلی کمی که راه آمدیم ، به مکّه معظّمه رسیدیم ؛ و چون وارد مسجدالحرام شدیم ، من از کلیددار کعبه سؤ ال کردم که این کودک کیست ؟

گفت : او حضرت ابوجعفر ، محمّد جواد ، فرزند علیّ بن موسی الرّضا علیهم السلام می باشد . ( 19 )

## آدم خوش گمان هرگز نمی هراسد

روزی ماءمون - خلیفه عبّاسی - به همراه برخی از اطرافیان خود به قصد شکار عزیمت کرد .

پیش از آن که آنان از شهر خارج شوند ، در مسیر راه به چند کودک برخورد کردند که مشغول بازی بودند .

همین که بچّه ها چشمشان به خلیفه

عبّاسی و همراهانش افتاد ، همگی فرار کردند و کسی باقی نماند مگر یک نفر از آن ها که آرام در کناری ایستاد .

چون ماءمون چنین دید ، بسیار تعجّب کرد از این که تمامی بچّه ها هراسان فرار کردند و فقط یک نفرشان آرام ایستاده است و هیچ ترس و وحشتی در او راه نیافت .

پس با حالت تعجّب نزدیک آن کودک 9 ساله رفت و نگاهی به او کرد و گفت : ای پسر ! چرا این جا ایستاده ای ؟

و چرا همانند دیگر بچّه ها فرار نکردی ؟

آن کودک سریع امّا با متانت و شهامت پاسخ داد : ای خلیفه ! دوستان من چون ترسیدند ، گریختند و کسی که خوش گمان باشد هرگز نمی هراسد .

و سپس در ادامه سخن افزود : اساساً کسی که مرتکب خلافی نشده باشد ، چرا بترسد و فرار کند ؟ !

و ضمنا از جهتی دیگر ، راه وسیع است و خلیفه با همراهانش نیز می توانند از کنار جاده عبور می نمایند؛ و من هیچ گونه مزاحمتی برای آن ها نخواهم داشت .

خلیفه با شنیدن این سخنان با آن بیان شیرین و شیوا ، از آن کودک خوش سیما در شگفت قرار گرفت ؛ و چون نام او را پرسید ؟

جواب داد : من محمّد جواد ، فرزند علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام هستم .

ماءمون با شنیدن نام او بر پدرش درود و رحمت فرستاد و به راه خود ادامه داد و رفت .

و چون مقداری از شهر دور شدند ، ماءمون کبکی را دید؛ پس باز شکاری خود را - که همراه داشت

- رهایش کرد تا کبک را شکار کند و بیاورد؛ و چون باز شکاری پرواز کرد و رفت بعد از لحظاتی بازگشت در حالتی که یک ماهی کوچکی را - که هنوز زنده بود - به منقار خود گرفته بود .

با مشاهده این صحنه ، خلیفه و همراهانش بسیار در تعجّب و حیرت قرار گرفتند .

و هنگامی که خلیفه ، ماهی را از آن باز شکاری گرفت ، از ادامه راه برای شکار منصرف گردید و به سمت منزل خود مراجعت کرد .

در بین راه ، دوباره به همان کودکان برخورد کرد و حضرت جواد علیه السلام نیز در جمع دوستانش مشغول بازی بود ، پس ماءمون جلو آمد و حضرت را صدا زد .

امام جواد سلام اللّه علیه پاسخ داد : لبّیک .

ماءمون از حضرت پرسید : این چیست که من در دست گرفته ام ؟

حضرت جوادالائمّه علیه السلام به اذن و قدرت پروردگار متعال لب به سخن گشود و اظهار نمود : خداوند متعال به واسطه قدرت بی منتها و حکمت بی دریغش ، آنچه را که در دریاها و زمین آفریده ، نیز در آسمان و هوا قرار داده است .

و این باز شکاری یکی از آن موجودات کوچک و ظریف را شکار کرده است تا خلیفه ، فرزندی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزمایش نماید و میزان اطّلاعات و معلومات او را بسنجد .

خلیفه پس از شنیدن چنین سخنانی ، شیفته او گردید و گفت : حقیقتا که تو فرزند رضا و از ذرّیه رسول خدا هستی ؛ و سپس آن حضرت را در آغوش خود

گرفت و مورد دلجوئی و محبّت قرار داد . ( 20 )

## برخورد بر مبنای نیّت افراد

حسین بن محمّد اشعری به نقل از پیرمردی به نام عبداللّه زرّین حکایت کند :

در مدّتی که ساکن مدینه منوّره بودم ، هر روز نزدیک ظهر حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام را می دیدم که وارد مسجدالنّبی می شد و مقداری در صحن مسجد می نشست ؛ و سپس قبر مطهّر جدّش ، حضرت رسول و نیز قبر شریف مادرش ، فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت می نمود و نماز به جای می آورد .

روزی به فکر افتادم که مقداری خاک از جای پای مبارک آن حضرت را جهت تبرّک بردارم .

پس به همین منظور - بدون این که چیزی به کسی اظهار کنم - فردای آن روز در انتظار ورود حضرت نشستم ؛ ولی بر خلاف هر روز ، مشاهده کردم که این بار سواره آمد تا جای پائی بر زمین نباشد و چون خواست از مرکب خویش فرود آید ، بر سنگی که جلوی مسجد بود قدم نهاد .

و چندین روز به همین منوال و کیفیّت گذشت و من به هدف خود نرسیدم ، تا آن که با خود گفتم : هر کجا حضرت ، کفش خود را درآورد ، از زیر کفش وی چند ریگ یا مقداری خاک برمی دارم .

فردای آن روز متوجّه شدم که امام علیه السلام با کفش وارد صحن مسجد شد؛ و مدّتی نیز به همین منوال سپری شد .

این بار با خود گفتم : می روم جلوی آن حمّامی که حضرت داخل آن می شود؛ و آن جا به مقصود خود خواهم رسید .

پس

از سؤ ال و جستجو از این که امام جواد علیه السلام به کدام حمام می رود ؟

در جواب گفتند : حمّامی در کنار قبرستان بقیع است ، که مال یکی از فرزندان طلحه می باشد .

لذا آن روزی که بنا بود حضرت به حمّام برود ، من نیز رفتم و کنار صاحب حمّام نشستم و با وی مشغول صحبت شدم ، در حالتی که منتظر قدوم مبارک حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام بودم .

صاحب حمّام گفت : چرا این جا نشسته ای ؟

اگر می خواهی حمّام بروی ، بلند شو برو؛ چون اگر فرزند امام رضا علیه السلام بیاید ، دیگر نمی توانی حمّام بروی .

در بین صحبت ها بودیم که ناگاه متوجّه شدیم ، حضرت وارد شد و سه نفر نیز همراه وی بودند .

چون خواست از الاغ و مرکب خویش پیاده شود ، آن سه نفر قطعه حصیری زیر قدوم مبارکش انداختند تا آن حضرت روی زمین قرار نگیرد .

به حمّامی گفتم : چرا چنین کرد و حصیر زیر پایش انداختند ؟ !

صاحب حمّام گفت : به خدا قسم ، تا به حال چنین ندیده بودم و این اوّلین روزی بود که برای حضرت حصیر پهن شد .

در این هنگام ، با خود گفتم : من موجب این همه زحمت برای حضرت شده ام ؛ و از تصمیم خود بازگشتم .

پس چون نزدیک ظهر شد ، دیدم امام علیه السلام همانند روزهای اوّل وارد صحن مسجد شد و پس از اندکی نشستن مرقد مطهّر جدّش ، رسول اکرم و مادرش ، فاطمه زهراء علیها السلام را زیارت نمود؛ و سپس در جایگاه

همیشگی نماز خود را به جای آورد و از مسجد خارج گردید . ( 21 )

## ترس از دارو و مرگ

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه حکایت نموده است :

روزی شخصی از حضرت جوادالا ئمّه ، امام محمّد تقی علیه السلام سؤ ال شد : چرا اکثر مردم از مرگ می ترسند و و از آن هراسناک می باشند ؟

امام جواد علیه السلام در پاسخ اظهار داشت : چون مردم نسبت به مرگ نادان هستند و از آن اطّلاعی ندارند ، وحشت می کنند .

و چنانچه انسان ها مرگ را می شناختند و خود را از بنده خداوند متعال و نیز از دوستان و پیروان و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار می دادند ، نسبت به آن خوش بین و شادمان می گشتند و می فهمیدند که سرای آخرت برای آنان از دنیا و سرای فانی ، به مراتب بهتر است .

پس از آن فرمود : آیا می دانید که چرا کودکان و دیوانگان نسبت به بعضی از داروها و درمان ها بدبین هستند و خوششان نمی آید ، با این که برای سلامتی آن ها مفید و سودمند می باشد؛ و درد و ناراحتی آن ها را برطرف می کند ؟

چون آنان جاهل و نادان هستند و نمی دانند که دارو نجات بخش خواهد بود .

سپس افزود : سوگند به آن خدائی ، که محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حقّانیّت مبعوث نمود ، کسی که هر لحظه خود را آماده مرگ بداند و نسبت به اعمال و رفتار خود بی تفاوت و بی توجّه نباشد ، مرگ برایش بهترین درمان

و نجات خواهد بود .

و نیز مرگ تاءمین کننده سعادت و خوش بختی او در جهان جاوید می باشد؛ و او در آن سرای جاوید از انواع نعمت های وافر الهی ، بهره مند و برخوردار خواهد بود . ( 22 )

## بخشش امام و سؤ ال خدا

مرحوم شیخ طوسی و کلینی ، به نقل از علیّ بن ابراهیم قمّی و او به نقل از پدرش ، ابراهیم بن هاشم حکایت نماید :

روزی در محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام بودم ، شخصی به نام صالح بن محمّد - که از طایفه واقفیّه بود - وارد مجلس امام علیه السلام شد و اظهار داشت :

یابن رسول اللّه ! مبلغی به مقدار ده هزار دینار از وجوهات شرعیّه نزد من بوده است که مؤ منین ، آن ها را در اختیار من قرار داده بودند تا تحویل شما دهم .

ولیکن من آن ها را مصرف خود و دیگران کرده ام ، اکنون تقاضامندم مرا حلال نمائید .

حضرت فرمود : حلال کردم .

ابراهیم بن هاشم گوید : همین که آن شخص از مجلس حضرت جواد بلند شد و بیرون رفت ، امام علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود : ای ابوهاشم ! وقتی حقوق و اموال ما به دست یکی از این افراد می رسد - که در حقیقت ، آن اموال مربوط به تمامی اهل بیت و ذرّیّه رسول اللّه علیهم السلام ؛ و نیز اَیتام و مساکین است - در هر راهی که خواستند مصرف می کنند؛ و سپس در مجلس ما حضور می آیند و اظهار می دارند : یاابن رسول اللّه ! تقاضا داریم که

از ما بگذر و ما را حلال گردانی .

و حضرت سپس افزود : آن ها فکر می کنند که ما نمی گوئیم ، حلال کردیم ، ولی به خدا قسم ، در روز قیامت تمامی این افراد مورد مؤ اخذه و بازخواست خداوند متعال قرار خواهند گرفت و در سؤ ال و جواب سختی ، واقع خواهند شد . ( 23 )

## توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان حکایت کرده اند :

روزی از روزها معتصم عبّاسی تعدادی از اطرافیان و وزیران خود را احضار کرد و در جمع آن ها اظهار داشت :

باید امروز شهادت و گواهی دهید که ابوجعفر ، محمّد بن علیّ بن موسی الرّضا امام جواد علیه السلام تصمیم شورش و قیام علیه حکومت من را دارد؛ و در این رابطه باید نامه هائی با مهر و امضاء تنظیم کنید .

پس از آن ، دستور داد تا حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام را احضار نمایند ، و چون حضرت وارد مجلس خلیفه گردید ، معتصم آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت : شنیده ام می خواهی بر علیه حکوت من قیام و شورش کنی ؟

امام علیه السلام فرمود : به خدا قسم ، چنین کاری نکرده ام و قصد آن را هم نداشته ام .

معتصم گفت : خیر ، بلکه فلانی و فلانی و فلانی بر این کار شاهد و گواه هستند ، و سپس آن افراد را در مجلس احضار کرد و آن ها - به دروغ شهادت دادند و - گفتند : بلی ، صحیح است ، ای خلیفه ! ما شهادت می دهیم که محمّد جواد علیه السلام

تصمیم چنین کاری را دارد و این هم تعدادی نامه است که از دست بعضی دوستانش گرفته ایم .

در این هنگام حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت : خداوندا ، اگر آن ها دروغ می گویند ، هم اینک هلاک و نابودشان گردان .

در همین حال تمام افراد متوجّه شدند که ناگهان دیوارها و سقف به لرزه در آمد؛ و هرکس که از جای خود حرکت می کرد ، بر زمین می افتاد .

معتصم تا چنین حادثه خطرناکی را دید ، گفت : یاابن رسول اللّه ! من از آنچه انجام داده ام ، پشیمان هستم و توبه می کنم ، دعا کن خداوند این خطر را از ما برطرف گرداند .

آن گاه امام علیه السلام اظهار نمود : خداوندا ، این ساختمان و زمین را بر آن ها ساکن و آرام گردان ، خدایا تو خود بهتر می دانی که آنان دشمن تو و دشمن من می باشند .

پس ساختمان آرام گرفت و خطر برطرف شد . ( 24 )

## طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

بنابر آنچه که در تواریخ و روایات آمده است ، ظلم و جنایات خلفاء بنی العبّاس نسبت به اسلام و نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به مراتب بیشتر و خطرناکتر از ظلم و جنایات خلفاء بنی امیّه بوده است .

بنی امیّه به زور سرنیزه و شمشیر حکومت غاصبانه خود را نگه می داشتند و همگان متوجّه خطر آن ها بودند .

ولی بنی عبّاس با مکر و حیله و تزویر جلو می رفتند؛ و با پنبه سَر می بریدند و همه افراد متوجّه خطر

آن ها نمی شدند .

یکی از آن خلفاء ، ماءمون عبّاسی بود ، پس از آن که امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را مسموم و شهید کرد ، به علل و دلایل مختلف شیطانی دختر خود ، امّالفضل را به ازدواج فرزند آن حضرت ، امام محمّد جواد علیه السلام درآورد .

و از سوئی دیگر هر لحظه به شیوه های گوناگون سعی در خورد کردن و تضعیف روحیّه آن امام مظلوم را داشت ؛ ولی قضیّه ، معکوس در می آمد که تاریخ شاهد این مدّعی است ، و در ذیل به نمونه ای از آن شیوه ها اشاره می شود :

روزی ماءمون عبّاسی عدّه ای از علماء و حکما و قضات را جهت بحث با امام محمّد جواد علیه السلام - که در سنین 9 سالگی بود - به دربار خود دعوت کرد ، که از جمله دعوت شدگان یحیی بن اکثم بود ، که با توطئه ای از قبل تعیین شده خطاب به ماءمون کرد و گفت :

یا امیرالمؤ منین ! آیا اجازه می فرمائی از ابوجعفر ، محمّد جواد سؤ الی را جویا شوم ؟

ماءمون گفت : از خود حضرت اجازه بگیر .

یحیی بن اکثم ، امام جواد علیه السلام را مخاطب قرار داد و عرضه داشت : ای سرورم ! آیا اجازه می فرمائی که سؤ ال کنم ؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود : آنچه می خواهی سؤ ال کن .

یحیی پرسید : نظر شما درباره شخصی که احرام حجّ بسته است و در حین احرام حیوانی را شکار کند ، چیست ؟

حضرت فرمود : منظورت چیست ؟

آیا حیوان

را در داخل حرم و یا بیرون از آن شکار کرده است ؟

آیا عالِم به مسئله بوده ، یا جاهل ؟

آیا از روی عمد و توجّه آن را شکار کرده ؟

آیا به تکلیف رسیده بوده یا نابالغ بوده است ؟

آیا دفعه اوّل شکار او بوده و یا آن که به طور مکرّر در حرم شکار انجام داده است ؟

و آیا شکار پرنده بوده ، یا غیر پرنده ؟

آیا شکار از حیوانات کوچک بوده ، یا از حیوانات بزرگ ؟

آیا در شب شکار کرده است ، یا در روز ؟

آیا در احرام عمره شکار کرده ، یا در احرام حَجّه الا سلام ؟

و آیا آن شخص از گناه خود پشیمان شده بود ، یا خیر ؟

با طرح چنین فرع هائی از مسائل ، یحیی بن اکثم متحیّر و سرافکنده شد و عاجز و درمانده گشت ؛ و در میان تمام حضّار خجالت زده و شرمسار گردید .

و چون جمعیّت مجلس را ترک کردند و خلوت شد ، امام علیه السلام به تقاضای ماءمون ، جواب تمام فروع آن مسائل را به طور کامل بیان نمود .

سپس ماءمون خطاب به حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام کرد و گفت : یاابن رسول اللّه ! اکنون شما سؤ الی را برای یحیی بن اکثم مطرح نما ، تا جواب آن را بگوید .

حضرت پس از اجازه از یحیی ، فرمود : بگو ، جواب این مسئله چگونه است :

شخصی در اوّل روز به زنی نگاه کرد؛ ولی نگاهش حرام بود .

و چون مقداری از روز گذشت ، آن زن بر این شخص حلال گشت .

وقتی ظهر شد زن حرام

گردید؛ و نزدیک عصر نیز حلال شد .

هنگامی که خورشید غروب کرد ، زن دو مرتبه بر او حرام گشت .

همین که مقداری از شب گذشت حلال گردید .

و همچنین در نیمه شب آن زن بر او حرام گردید .

و در هنگام طلوع سپیده صبح نیز بر آن شخص حلال گشت ؟

یحیی گفت : سوگند به خدای یکتا ، جواب و علّت آن را نمی دانم ، و چنانچه صلاح می دانی ، خودتان بیان فرما ؟

امام جواد علیه السلام فرمود : آن زن کنیز مردی بود ، که نگاه کردن دیگران به او حرام بود ، چون مقداری از روز سپری شد ، شخصی آن کنیز را خریداری نمود و بر او حلال شد ، هنگام ظهر کنیز را آزاد کرد و بر او حرام گردید .

پس چون عصر فرا رسید آن کنیز را به ازدواج خود درآورد؛ و نیز بر او حلال شد ، هنگام غروب خورشید زن را ظهار کرد و از جهت زناشوئی بر او حرام گشت .

پس از گذشت پاسی از شب با پرداخت کفّاره ظهار آن کنیز را مَحرم خود ساخت ؛ و در نیمه شب او را طلاق رجعی داد و باز بر او حرام گردید؛ و هنگام طلوع سپیده صبح نیز بدون جاری کردن صیغه عقد به او رجوع کرد و حلال گردید . ( 25 )

## شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد

محمّد بن ریّان - که یکی از علاقه مندان به ائمّه اطهار علیهم السلام است - حکایت کند :

ماءمون - خلیفه عبّاسی - در طیّ حکومت خویش ، نیرنگ و حیله های بسیاری به کار گرفت تا شاید بتواند امام

محمّد تقی علیه السلام را در جامعه بدنام و تضعیف کند .

ولیکن او هرگز به هدف شوم خود دست نیافت ، به این جهت نیرنگ و حیله ای دیگر در پیش گرفت .

روزی به ماءمورین خود دستور داد تا امام جواد علیه السلام را احضار نمایند؛ و از طرفی دیگر نیز دویست کنیز زیبا را دستور داد تا خود را آرایش کردند و به دست هر یک ظرفی از جواهرات داد ، که هنگام نشستن حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام در جایگاه مخصوص خود ، بیایند و حضرت را متوجّه خود سازند .

وقتی مجلس مهیّا شد و زن ها با آن شیوه و شکل خاصّ وارد شدند ، حضرت کوچک ترین توجّهی به آن ها نکرد .

چند روزی بعد از آن ، ماءمون شخصی به نام مخارق - که نوازنده و خواننده و به عبارت دیگر دلقک بود و ریش بسیار بلندی داشت - را به حضور خود فرا خواند .

هنگامی که مخارق نزد ماءمون قرار گرفت او را مخاطب قرار داد و گفت : ای خلیفه ! هر مشکلی را که در رابطه با مسائل دنیوی داشته باشی ، حلّ خواهم کرد .

و سپس آمد و در مقابل امام محمّد جواد علیه السلام نشست و ناگهان نعره ای کشید ، که تمام اهل منزل اطراف او جمع شدند و او مشغول نوازندگی و ساز و آواز شد .

آن مجلس ساعتی به همین منوال سپری گشت ؛ و حضرت بدون کم ترین توجّهی سر مبارک خویش را پائین انداخته بود و کوچک ترین نگاه و اعتنائی به آن ها نمی کرد .

پس نگاهی غضبناک به

آن دلقک نوازنده نمود و سپس با آوای بلند او را مخاطب قرار داد و فرمود :

( اتّق اللّه یا ذالعثنون ) از خدا بترس ؛ و تقوای الهی را رعایت نما .

ناگهان وسیله موسیقی که در دست مخارق بود از دستش بر زمین افتاد و هر دو دستش نیز خشک شد؛ و دیگر قادر به حرکت دادن دست هایش نبود .

و با همین حالت شرمندگی از آن مجلس ، و از حضور افراد خارج گشت ؛ و به همین شکل - فلج و بیچاره - باقی ماند تا به هلاکت رسید و از دنیا رفت .

و چون ماءمون علّت آن را از خود مخارق ، جویا شد ، که چگونه به چنین بلائی گرفتار شد ؟

مخارق در جواب ماءمون گفت : آن هنگامی که ابوجعفر ، محمّد جواد علیه السلام فریادی بر من زد ، ناگهان چنان لرزه ای بر اندام من افتاد که دیگر چیزی نفهمیدم ؛ و در همان لحظه ، دست هایم از حرکت باز ایستاد؛ و در چنین حالتی قرار گرفتم . ( 26 )

## سه نوع استدلال بر اثبات امامت در نوجوانی

مرحوم کلینی ، و عیّاشی و دیگر بزرگان آورده اند :

مدّتی پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید ، شخصی به نام علیّ بن حسّان نزد امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت و عرضه داشت :

یاابن رسول اللّه ! مردم نسبت به مقام و موقعیّت شما که در عُنفوان جوانی امام و حجّت خدا بر آن ها می باشی ، مشکوک هستند و ایجاد شبهه می کنند ؟ !

حضرت جوادالائمّه علیه السلام لب به سخن گشود و

اظهار داشت : چرا مردم چنین مطالبی را بر علیه من ایراد می کنند ؟

و سپس افزود : خداوند متعال بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه شریفه قرآن را فرستاد : قل هذه سبیلی اءدعوا إ لی اللّه علی بصیره اءنا و من اتّبعنی ( 27 ) .

یعنی ؛ بگو : ای پیامبر ! این روش من است که مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می کنم با هر که از من تبعیّت و پیروی کند .

بعد از آن ، امام جواد علیه السلام فرمود : به خدا قسم ، کسی غیر از علیّ بن ابی طالب از پیغمبر خدا صلوات اللّه علیهما تبعیّت نکرد؛ و در آن زمان 9 سال داشت و من نیز اکنون 9 ساله هستم . ( 28 )

همچنین مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند :

شخصی خدمت امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! عدّه ای از مردم نسبت به موقعیّت شما ایجاد شبهه می کنند ؟ !

امام جواد علیه السلام در پاسخ چنین فرمود : خداوند متعال به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که فرزندش ، سلیمان را خلیفه و وصیّ خود قرار دهد ، با این که سلیمان کودکی خردسال بود و گوسفندچرانی می کرد .

و این موضوع را برخی از علماء و بزرگان بنی اسرائیل نپذیرفتند و در اءذهان مردم شکّ و شُبهه ایجاد کردند .

به همین جهت ، خداوند سبحان به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و از سلیمان هم بگیر

و هر کدام را با علامتی مشخّص کن که از چه کسی است ؛ و سپس آن ها را شبان گاه در جائی پنهان نما .

فردای آن روز به همراه صاحبان آن ها بروید و چوب دستی ها را بردارید ، با توجّه به این نکته ، که چوب دستی هرکس سبز شده باشد همان شخص ، جانشین و خلیفه و حجّت بر حقّ خدا خواهد بود .

و همگی این پیشنهاد را پذیرفتند؛ و چون به مرحله اجراء در آوردند ، عصای سلیمان سبز و دارای برگ و ثمر شد .

پس از آن ، همه افراد قبول کردند و پذیرفتند که او حجّت و پیامبر خدا می باشد . ( 29 )

همچنین علیّ بن أ سباط حکایت کند :

روزی به همراه حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام از شهر کوفه خارج شدیم و حضرت سوار الاغ بود .

در مسیر راه به گلّه گوسفندی برخوردیم که گوسفندی از آن گلّه عقب مانده بود و سر و صدا می کرد .

امام علیه السلام توقّف نمود و سپس به من دستور داد که چوپان را نزد حضرتش احضار نمایم ، پس من رفتم و چوپان را خبر دادم ؛ و او نیز آمد .

هنگامی که چوپان نزد حضرت وارد شد ، امام علیه السلام به او فرمود : این گوسفند مادّه از تو گلایه و شکایت دارد؛ و مدّعی است که تو تمام شیر آن را می دوشی ، به طوری که وقتی نزد صاحبش بازمی گردد ، شیری در پستانش نیست .

و می گوید : چنانچه از ظلمی که نسبت به آن انجام می دهی

، دست برنداری و به خیانت خود ادامه بدهی ، از خدا می خواهم تا عمر تو را کوتاه گرداند .

چوپان اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! من شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می دهم ؛ و این که تو وصیّ و جانشین او هستی .

و سپس افزود : خواهشمندم بفرما علم و معرفت نسبت به سخن این برّه را از کجا و چگونه فرا گرفته ای ؟

حضرت فرمود : ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - خزینه داران علوم و غیب ها و نیز حکمت های الهی هستیم ، همچنین جانشینان پیامبران و وارثان آن ها می باشیم ؛ و خداوند متعال ما را بر دیگر بندگانش گرامی و مورد توجّه خاصّ قرار داده است ، او از فضل و کرمش همه علوم را به ما آموخته است . ( 30 )

## شفابخش و درمان اءمراض

حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام همانند دیگر ائمّه اطهار و انبیاء عظام علیهم السلام در تمام علوم و کمالات نسبت به دیگر انسان ها برتر و والاتر بود ، همچنین آن حضرت در تشخیص مرض ها و چگونگی درمان آن ها به طور معجزه آسا و خارق العاده عمل می نمود .

در این رابطه ، مرحوم راوندی و دیگر بزرگان به نقل از شخصی به نام علیّ بن اءبی بکر حکایت کرده اند :

روزی به محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شدم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! کنیزی دارم که ناراحتی درد پا دارد ، خواهشمندم چنانچه ممکن است برای معالجه

و درمان او مرا راهنمائی بفرما ؟

حضرت فرمود : او را نزد من بیاور ، هنگامی که کنیز را خدمت آن حضرت آوردم ، از او سؤ ال نمود : ناراحتی تو چیست ؟

کنیز در پاسخ گفت : ران پایم به شدّت درد می کند به طوری که توان حرکت ندارم .

بعد از آن امام علیه السلام از روی لباس های کنیز ، دستی روی پای او کشید و در همان لحظه ، کنیز گفت : درد پایم خوب شد و ناراحتی که داشتم ، برطرف گردید و بعد از آن هم هیچ موقع احساس درد و ناراحتی نکرده ام . ( 31 )

همچنین مرحوم بحرانی و ابن شهرآشوب و دیگران به نقل از شخصی به نام اءبوسلمه حکایت کنند :

مدّت زمانی بود که سخت ناشنوا شده بودم و هیچ صدائی را نمی شنیدم تا آن که روزی خدمت حضرت ابوجعفر ، امام جواد علیه السلام شرف حضور یافتم .

همین که بر آن حضرت وارد شدم ، متوجّه شد که من ناشنوا هستم ، به همین جهت با اشاره به من خطاب کرد و فرمود : نزدیک بیا ، وقتی نزدیک امام علیه السلام رفتم ، حضرت دست مبارک خویش را بر سر و گوش من کشید؛ و فرمود : بشنو و خوب توجّه و دقّت کن .

اءبوسلمه افزود : سوگند به خداوند ، بعد از آن تمام صداها و سخن ها را خوب می شنیدم و هیچ گونه ناراحتی و مشکلی نداشتم و حتّی سخن ها و صداهای آهسته را که دیگران به سختی متوجّه می شدند ، من خیلی خوب و آسان می

شنیدم و متوجّه می شدم . ( 32 )

## در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

علیّ بن خالد - که یکی از راویان حدیث و از شخصیّت های معروف شهر بغداد است - حکایت کند :

شنیدم مردی از اهالی شهر شام به اتّهام آگاهی از علم غیب و غیب گوئی زندانی شده است ، من به همین جهت وقت ملاقات با آن زندانی را گرفتم ؛ و چون با او ملاقات کردم و جریان اتّهام و زندانی شدنش را از خودش سؤ ال کردم ، چنین اظهار داشت :

من در شهر شام سکونت دارم و در آن مکان معروف ، که سر مقدّس امام حسین علیه السلام را دفن کرده اند ، مرتّب عبادت می کردم و دعا می خواندم .

در یکی از شب ها که مشغول عبادت و راز و نیاز بودم ، ناگاه شخصی نزد من آمد و فرمود : برخیز و همراه من بیا .

و من نیز همراه وی حرکت کردم ، بعد از لحظه ای خود را در مسجد کوفه دیدم ، پس با یکدیگر نماز خواندیم و زیارت کردیم و چون برخاستیم و چند قدم حرکت نمودیم ، دیدم که در مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله کنار قبر مطهّر آن حضرت هستیم ، پس سلام کردیم و زیارت خواندیم .

و چون نماز زیارت را به جا آوردیم ، قدمی برداشتیم که بیرون برویم ، ناگهان متوجّه شدم که در مکّه معظّمه می باشیم .

پس اعمال و مناسک خانه خدا را نیز انجام دادیم ؛ و چون از اعمال و زیارت کعبه الهی فارغ شدیم ، دوباره خود را به همراه آن شخص در همان مکان

معروف در شهر شام دیدم .

چون یک سال از این قضیّه گذشت ، باز همان شخص ، نزد من آمد و به همراه یکدیگر مسافرت به اماکن متبرّکه را به همان شکل طیّ الا رض انجام دادیم .

و هنگامی که او خواست از نزد من برود و جدا شود ، پرسیدم : شما کیستی ؟

و گفتم : تو را به حقّ آن کسی که چنین قدرت و توان را به شما عطا نموده است ، قسم می دهم که مرا آگاه سازی ؟

آن شخص در جواب فرمود : من محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم .

و چون این خبر در شام منتشر گردید؛ و نیز محمّد بن عبدالملک زیّات این خبر را شنید ، دستور داد تا مرا دست گیر کردند و دست و پایم را با زنجیر بستند و سپس به عراق روانه ام ساختند؛ و اکنون این چنین در زندان به سر می برم .

علیّ بن خالد گوید : با شنیدن این جریان عجیب و حیرت انگیز ، نزد حاکم زمان رفتم و پی گیر قضیّه آن مرد شامی شدم .

در جواب گفته شد : به او بگوئید : هر که او را از شهر شام به کوفه و مدینه و مکّه برده است ، هم اینک آن شخص نیز بیاید و او را از زندان نجات دهد .

من خیلی ناراحت و افسرده شدم از این که نتوانستم کار مثبتی انجام دهم ، پس از گذشت چند روزی ، صبحگاهان سر و صدای بسیاری از مردم و نگهبانان و ماءمورین بلند شد؛ و چون علّت آن را جویا شدم

؟

گفتند : آن مرد شامی که متّهم به غیب گوئی بود ، شب گذشته مفقود شده است و معلوم نیست به زمین فرو رفته ، یا به آسمان عروج پیدا کرده است ؛ و هیچ اثری از او بر جای نمانده است . ( 33 )

## دستور درمان آرامش زلزله

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه به طور مستند به نقل از علیّ بن مهزیار اهوازی - که یکی از اصحاب و یاران باوفای امام جواد ، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می باشد - حکایت نماید :

در یکی از روزها ، نامه ای به محضر مبارک حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام بدین مضمون نوشتم :

یاابن رسول اللّه ! در شهر اهواز و حوالی آن ، زلزله بسیار رخ می دهد ، آیا اجازه می فرمائی که از این جا کوچ کنیم و در محلّی با أ من و امان سکنی گزینیم ؟

و سپس نامه را برای حضرت ارسال کردم .

امام علیه السلام پس از گذشت چند روزی ، در جواب نامه چنین مرقوم فرمود :

در آن محلّ بمانید و از آن جا کوچ نکنید ، بلکه روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید .

و چون روز جمعه فرا رسد ، غسل جمعه نمائید؛ و سپس لباس تمیز بپوشید و تمام افراد در محلّی مناسب تجمّع کنید و در آن جا همه با هم با خداوند متعال راز ونیاز و مناجات نمائید و از درگاه با عظمتش بخواهید تا مشکل همگان را برطرف سازد .

علیّ بن مهزیار گوید : چون طبق دستور حضرت جوادالائمّه علیه السلام ، همگی ما

چنین کردیم ، زلزله آرامش پیدا کرد؛ و پس از آن ، عموم اهالی اهواز به برکت راهنمائی آن حضرت از خطر زمین لرزه در اءمان قرار گرفتند . ( 34 )

## آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام ، به نام ابوهاشم ، داوود بن قاسم جعفری حکایت کند :

زمانی که امام محمّد جواد علیه السلام در شهر بغداد ساکن بود ، روزی به منزل ایشان وارد شدم و در مقابل حضرت نشستم ، لحظه ای بعد از آن یاسر خادم آمد و حضرت به او خوش آمد گفت و او را در کنار خویش نشانید .

بعد از آن یاسر خادم عرضه داشت : یاابن رسول اللّه ! بانو امّ جعفر از شما اجازه می طلبد تا به حضور شما و همسرت ، امّ الفضل بیاید .

و حضرت اجازه فرمود ، در این لحظه با خود گفتم : اکنون که وقت ملاقات نیست ، برای چه امّ جعفر می خواهد به ملاقات حضرت جواد علیه السلام بیاید ؟ !

در همین افکار غوطه ور بودم و خواستم که از محضر حضرت خارج شوم ، که ناگاه امام علیه السلام به من فرمود : ای ابوهاشم ! بنشین تا قضیّه برایت روشن گردد و متوجّه شوی که امّ جعفر برای چه به ملاقات ما می آید .

وقتی امّ جعفر نزد حضرت آمد ، در کناری با هم خلوت کردند و من متوجّه صحبت های آن ها نمی شدم ؛ تا آن که بعد از گذشت ساعتی ، امّ جعفر اظهار داشت : ای سرورم ! من علاقه مند هستم شما را با همسرت ، امّالفضل کنار

هم ببینم .

حضرت فرمود : تو خود نزد او برو ، من نیز خواهم آمد .

پس از لحظه ای که امّ جعفر رفت ، نیز حضرت وارد اندرون شد و چون لحظاتی گذشت ، امام علیه السلام سریع مراجعت نمود و این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود : فلمّا راءینه اءکبرنه ( 35 ) .

یعنی ؛ چون زنان ، یوسف را مشاهده کردند ، او را بزرگ و با عظمت دانستند .

آن گاه به دنبال حضرت ، امّ جعفر نیز خارج گردید و گفت :

ای سرورم ! چرا جلوس نفرمودی ؟ !

چه حادثه ای پیش آمد ، که سریع بازگشتی ؟ !

امام علیه السلام در پاسخ فرمود : جریانی اتّفاق افتاد که صحیح نیست من آن را برایت بیان کنم .

برگرد نزد امّالفضل و از خودش سؤ ال کن ، او تو را در جریان قرار می دهد که هنگام ورود من به اطاق چه حادثه ای رخ داد؛ و چون از اسرار مخصوص زنان است ، باید خودش مطرح نماید .

هنگامی که امّ جعفر نزد امّالفضل آمد و جویای وضعیّت شد ، امّالفضل در پاسخ گفت : من باید در حقّ پدرم نفرین کنم ، که مرا به شخصی ساحر شوهر داده است .

امّ جعفر گوید : من امّالفضل را موعظه و ارشاد کردم و او را از چنین افکار و سخنان بیهوده بر حذر داشتم ؛ و گفتم : حقیقت جریان را برایم بازگو کن ، که واقعیّت اءمر چه بوده است ؟

امّالفضل گفت : هنگامی که ابوجعفر علیه السلام نزد من آمد ، ناگهان عادت زنانگی - حیض - بر من

عارض شد؛ و در حال جمع و جور کردن خود شدم که شوهرم خارج گشت .

امّ جعفر دو مرتبه نزد حضرت جواد علیه السلام آمد و گفت :

ای سرورم ! شما علم غیب می دانید ؟

امام علیه السلام فرمود : خیر ، امّ جعفر گفت : پس چگونه دریافتی که او در چنین حالتی قرار گرفته ، که در آن لحظه کسی غیر از خداوند و شخص امّالفضل از این موضوع خبر نداشت ؟ !

حضرت فرمود : علوم ما از سرچشمه علم بی منتهای خداوند متعال می باشد؛ و اگر چیزی بدانیم از طرف خداوند می باشد .

امّ جعفر گفت : آیا بر شما وحی نازل می شود ؟

حضرت فرمود : خیر ، بلکه فضل و لطف خداوند متعال بیش از آنچه تو فکر می کنی ، بر ما وارد می شود؛ و آنچه هم اینک مشاهده کردی ، یکی از موارد جزئی و ناچیز است . ( 36 )

## رنگ مو و چهره ، در رنگ های گوناگون

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام ، به نام عسکر حکایت کند :

روزی از روزها به محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام وارد شدم ، حضرت در ایوانی - که مساحت آن جمعا پنج متر در پنج متر بود - نشسته بود .

در مقابل حضرت ایستادم و مشغول تماشای چهره نورانی آن بزرگوار شدم ؛ و با خود گفتم : سبحان اللّه ! چقدر چهره حضرت نمکین و بدنش نورانی می باشد ؟ !

در همین فکر و اندیشه بودم ، که ناگهان دیدم جسم حضرت بسیار بزرگ شد به طوری که تمام مساحت ایوان را فراگرفت .

سپس رنگ چهره حضرت سیاه و تاریک

گردید؛ و بعد از گذشت لحظه ای تبدیل به سپیدی شد که از برف سفیدتر بود .

و سپس بلافاصله همچون عقیق قرمز ، سرخ و درخشان شد و بعد از آن نیز به رنگ سبز همچون برگ درختان تازه در آمد .

در همین اءثناء که تعجّب و حیرت من بیشتر می شد ، حال حضرت به همان حالت اوّل بازگشت ؛ و من که با دیدن چنین صحنه ای مبهوت و از خود بی اختیار شدم ، به طور مدهوش روی زمین افتادم .

ناگاه امام علیه السلام فریادی بر من زد و فرمود : ای عسکر ! شما درباره ما - اهل بیت عصمت و طهارت - شکّ می کنید؛ ولی ما شما را ثابت و پایدار قرار می دهیم ، و دلهره پیدا می کنید و ما شما را تقویت می نمائیم .

و سپس افزود : به خدا سوگند ، کسی به حقیقت عظمت و معرفت ما نمی رسد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی بر او منّت گذارد و با هدایت او ، دوست واقعی ما قرار گیرد .

در پایان ، عسکر گوید : با مشاهده چنین صحنه حیرت انگیز و گفتار دلنشین حضرت ، آنچه در درون خود شکّ و تردید داشتم پاک شد و به یقین کامل رسیدم . ( 37 )

## در خواب و بیداری نجات شخصی درمانده

یکی از اصحاب امام محمّد جواد علیه السلام ، به نام موسی بن قاسم حکایت کند :

روزی در مکّه معظّمه با یکی از مخالفین آل رسول سلام اللّه علیهم ، به نام اسماعیل پیرامون موقعیّت امام رضا علیه السلام در قبال ماءمون نزاع داشتیم .

اسماعیل مدّعی بود که

چرا امام رضا علیه السلام ماءمون عبّاسی را هدایت نکرد ؟

و من چون جواب مناسب و قانع کننده ای برای آن نداشتم ، سکوت کردم .

تا آن که شب فرا رسید و در رختخواب خود خوابیدم ، در عالم خواب ، حضرت جوادالائمّه علیه السلام را رؤ یت و مشاهده کردم و جریان منازعه خود با اسماعیل را مطرح نمودم .

حضرت در پاسخ فرمود : امام افرادی را همانند تو و دوستانت را هدایت می نماید .

بعد از آن که از خواب بیدار شدم ، جواب حضرت را خوب به ذهن سپردم ؛ و سپس جهت طواف کعبه الهی به سمت مسجدالحرام حرکت کردم ، در بین راه اسماعیل مرا دید؛ و من سخن امام جواد علیه السلام را برای او بازگو کردم و او دیگر حرفی نزد و خاموش شد .

چون مدّتی از این جریان گذشت ، جهت زیارت و ملاقات حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام راهی مدینه منوّره شدم .

هنگامی که به محضر مقدّس امام علیه السلام وارد شدم ، مشغول خواندن نماز بود ، در گوشه ای نشستم ؛ زمانی که نماز حضرت پایان یافت ، به من خطاب کرد و فرمود :

ای موسی ! چندی پیش در مکّه مکرّمه با اسماعیل - درباره پدرم - پیرامون چه مسائلی بحث و منازعه داشتید ؟

عرض کردم : ای سرورم ! شما خود در جریان امر هستی و می دانی .

حضرت فرمود : در خواب چه کسی را دیدی ؟ و چه شنیدی ؟

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! شما را در خواب دیدم و چون موضوع را با شما مطرح کردم ،

فرمودی : امام افرادی چون تو و دوستانت را هدایت می نماید - که ظالم و دشمن اهل بیت رسالت نباشند - .

حضرت فرمود : آری چنین است ، من به خواب تو آمدم و این سخن را گفتم ؛ و اکنون نیز همان مطلب را می گویم .

عرض کردم : ای مولا و سرورم ! همانا این بهترین روش برای خاموش کردن مخالفین می باشد . ( 38 )

## آب برای میهمان و آگاهی از درون

علیّ بن محمّد هاشمی حکایت کند :

در آن شبی که حضرت ابوجعفر ، امام محمّد تقی علیه السلام مراسم عروسی داشت ، من مریض بودم ، در بستر بیماری افتاده و مقداری دارو خورده بودم .

چون صبح گشت ، حالم بهتر شد و به دیدار و ملاقات آن حضرت رفتم و اوّل کسی بودم که صبح عروسی او به دیدارش شرف حضور یافتم ، مقداری که نشستم - در اثر ناراحتی که داشتم - تشنگی بر من غلبه کرد؛ ولیکن از درخواست آب ، خجالت کشیدم .

امام جواد علیه السلام نگاهی بر چهره من نمود و آن گاه فرمود : گمان می کنم که تشنه هستی ؟

عرضه داشتم : بلی ، ای مولایم !

پس حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا مقداری آب بیاورد .

من با خود گفتم : ممکن است آب زهرآلود و مسموم باشد و غمگین شدم .

وقتی غلام آب را آورد ، حضرت تبسّمی نمود و آب را گرفت و مقداری از آن را آشامید و باقی مانده آن را به من داد و آشامیدم ، پس از گذشت لحظه ای ، دومرتبه تشنه شدم و از درخواست آب حیا کردم

.

امام علیه السلام این بار نیز ، نگاهی بر من انداخت و دستور داد تا آب بیاورند؛ و چون آب را آوردند ، حضرت همانند قبل مقداری از آن را تناول نمود تا شکّ من برطرف گردد و باقی مانده آن را نیز به من داد و من نوشیدم .

در این لحظه و با خود گفتم : چه نشانه ای بهتر از این بر امامت حضرت ، که بر اسرار درونی من واقف و آگاه است .

به محض این که چنین فکری در ذهنم خطور کرد ، حضرت فرمود : به خدا سوگند ، ما - اهل بیت رسالت علیهم السلام - همان کسانی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرموده است : آیا مردمان گمان می کنند که ما به اسرار و حقایق درون آنان بی اطلاع هستیم ؟ !

سپس من از جای خود برخاستم و به دوستانم گفتم : سه علامت از امامت را مشاهده کردم ، و آن گاه از مجلس خارج شدم . ( 39 )

## هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یامنزل

شخصی به نام محمّد بن ولید گوید :

من نسبت به امامت حضرت جواد علیه السلام در شکّ و شبهه بودم ، تا آن که روزی به منزل آن حضرت آمدم و جمعیّتی انبوه نیز در آن جا حضور داشتند .

من در گوشه ای نشستم تا زوال ظهر شد؛ پس نماز ظهر و عصر و نافله های آن ها را خواندم ، پس از سلام نماز متوجّه شدم که شخصی پشت من حرکت می نماید ، چون نگاه کردم ، حضرت ابوجعفر - امام جواد علیه السلام - را دیدم .

لذا به احترام آن حضرت از

جای برخاستم و سلام کردم و دست مبارک آن بزرگوار را بوسیدم و روی پاهایش افتادم .

پس از آن ، حضرت نشست و فرمود : برای چه این جا آمده ای ؟

و بعد از آن اظهار داشت : تسلیم امر خداوند سبحان باش و ایمان خود را تقویت کن .

عرض کردم : ای سرورم ! من تسلیم شدم .

حضرت اظهار نمود : وای بر تو ، و سپس با حالت تبسّم تکرار فرمود : تسلیم شو .

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! تسلیم شدم ، و من شما را به عنوان امام و خلیفه رسول اللّه علیهم السلام پذیرفتم و به یقین کامل رسیدم ؛ خداوند متعال آنچه از شکّ و تردید در قلبم بود ، همه را نابود ساخت و از جهت ایمان و عقیده تقویت شدم .

چون فردای آن روز فرا رسید ، صبح زود به سمت منزل حضرت حرکت کردم و تنها آرزویم این بود که بتوانم دومرتبه به حضور آن بزرگوار شرفیاب شوم ؛ پس مدّتی جلوی منزل حضرت منتظر ماندم تا جائی که گرسنه شدم .

ناگهان متوجّه شدم که شخصی چند نوع غذا آورد و به همراه او شخصی دیگری با لگن و آفتابه آمد و آن ها را جلوی من نهادند و گفتند : مولایت دستور داده است که اوّل دست هایت را بشوی و سپس این غذا را تناول نما .

راوی گوید : همین که دست هایم را شستم و مشغول خوردن غذا شدم ، متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام به طرف من می آمد ، پس به احترام از جای برخاستم ، فرمود :

بنشین ، و غذایت را تناول نما ، لذا نشستم و چون غذا را خوردم و سیر گشتم ، حضرت به غلام خود دستور داد تا باقی مانده غذاها را بردارد .

سپس آن امام همام ، حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام به صورت نصیحت و موعظه ، مرا مخاطب قرار داد و فرمود :

ای محمّد ! هرگاه در صحرا و بیابان هستی ، غذا را فقط از داخل ظرف غذا و سفره بخور و آنچه که اطراف آن ریخته می شود رها کن ، گرچه ران گوسفندی باشد .

ولی چنانچه در منزل خواستی غذا میل کنی ، سعی نما غذاهائی که اطراف سفره و ظرف غذا ریخته می شود ، جمع کن و بخور ، که همانا در آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال می باشد؛ و نیز سبب توسعه روزی می گردد؛ با توجّه بر این که در آن درمان و شفاء دردها خواهد بود .

همچنین مجدّدا بعد از آن به من خطاب نمود و فرمود : اکنون آنچه می خواهی سؤ ال کن ؟

عرضه داشتم : ای مولای من ! نظر شما در رابطه با مِشک و عنبر چیست ؟

حضرت در پاسخ فرمود : پدرم و سرورم ، حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام از آن استفاده می نمود؛ و چون فضل بن سهل به موضوع اعتراض کرد ، به وی فرمود :

حضرت یوسف علیه السلام از تمام تجمّلات و زیورآلات دنیوی استفاده می نمود؛ و از مقام والای نبوّت و معنویّت آن بزرگوار چیزی کاسته نگردید .

همچنین حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام با آن تاج و تختی که داشت و

نیز دارای آن همه امکانات و تجمّلات پادشاهی ، پیامبر الهی بود و با این که تمام حیوانات و جنّ و انس و دیگر موجودات و امکانات در اختیارش بود و با این حال نقصی و ضربه ای بر نبوّتش وارد نیامد .

و در ادامه فرمایش خود افزود : خداوند متعال در آیات شریفه قرآن حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : قل من حرّم زینه اللّه التی اءخرج لعباده و الطیّبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا . . . . ( 40 )

یعنی ؛ ای پیامبر ! - به مردمان - بگو : چه کسی زینت های الهی را حرام گردانده است ، بگو ای محمّد ! : چیزهای خوب را برای بندگان مؤ من و مخلص خود قرار داده است تا در زندگی دنیا از آن ها استفاده نمایند و بهره مند شوند . ( 41 )

## مرگ ناگهانی و اهمیّت صلوات

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت نماید :

روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام وارد شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! پدرم سکته کرده و مرده است و دارای اموال و جواهراتی بسیار می باشد ، که من از محلّ آن ها بی اطّلاع هستم .

و من دارای عائله ای بسیار سنگین هستم ، که از تاءمین زندگی آن ها عاجز و ناتوان می باشم .

و سپس اظهار داشت : به هر حال من یکی از دوستان و علاقه مندان به شما هستم ، تقاضامندم به فریاد من برسی

و مرا از این مشکل نجات دهی .

امام جواد علیه السلام در پاسخ به تقاضای او فرمود : پس از آن که نماز عشای خود را خواندی ، بر محمّد و اهل بیتش علیهم السلام ، صلوات بفرست .

پس از آن ، پدرت را در عالم خواب خواهی دید؛ و آن گاه تو را نسبت به محلّ ثروت و اموالش آگاه می نماید .

آن شخص به توصیه حضرت عمل کرد و چون پدر خود را در عالَم خواب دید ، به او گفت : پسرم ! من اموال خود را در فلان مکان و فلان محلّ پنهان کرده ام ، آن ها را بردار و نزد فرزند رسول خدا ، حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام برسان .

هنگامی که آن شخص از خواب بیدار گشت ، صبحگاهان به طرف محلّ مورد نظر حرکت کرد .

و چون به آن جا رسید ، پس از اندکی جستجو اموال را پیدا نمود و آن ها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و جریان را برای حضرت بازگو کرد .

و سپس گفت : شکر و سپاس خداوند متعال را ، که شما آل محمّد علیهم السلام را این چنین گرامی داشت ؛ و از شما را از بین خلایق برگزید ، تا مردم را از مشکلات و گرفتاری ها نجات بخشید . ( 42 )

## تعیین جانشین در دوّمین سفر به بغداد

مرحوم شیخ مفید ، کلینی و دیگر بزرگان به نقل از اسماعیل بن مهران روایت کرده اند :

پس از آن که حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام را در اوّلین مرتبه ، توسّط حکومت معتصم عبّاسی به بغداد احضار کردند

، من برای حضرت احساس خطر کردم .

به همین جهت ، قبل از سفر ، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم : یابن رسول اللّه ! در این مسافرت ، من برای شما احساس خطر می کنم ، چنانچه خدای نخواسته آسیبی بر شما وارد شود ، چه شخصی بعد از شما عهده دار ولایت و امامت می باشد ؟

همین که امام علیه السلام سخن مرا شنید ، چهره و صورت نورانیش را به سمت من برگردانید و سپس اظهار نمود : ای اسماعیل ! نگران مباش ، آنچه را که فکر می کنی ، امسال و در این سفر واقع نخواهد شد .

اسماعیل گوید : حضرت پس از مدّتی ، صحیح و سالم از بغداد به مدینه مراجعت کرد .

و چون مرحله ای دیگر ، ماءمورین حکومتی خواستند آن حضرت را به دستور معتصم عبّاسی به بغداد احضار کنند ، من به حضور ایشان رسیدم و گفتم :

یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، شما از مدینه به بغداد می روی و من برایتان احساس خطر می کنم ، بعد از شما چه کسی جانشین خواهد بود ؟

ناگاه متوجّه شدم که امام جواد علیه السلام گریه افتاد و قطرات اشک بر گونه ها و محاسن شریفش جاری گشت .

و حضرت در همین حالت متوجّه من گردید و فرمود :

ای اسماعیل ! در این سفر ، خطر متوجّه من خواهد شد؛ و بدان که جانشین بعد از من فرزندم ، حضرت ابوالحسن ، امام علیّ هادی علیه السلام می باشد . ( 43 )

## شکّ در نسب و مکیدن آب دهان حضرت

مرحوم کلینی رضوان اللّه تعالی علیه روایت کرده است :

علیّ بن

جعفر سلام اللّه علیه در جمع عدّه ای نشسته بود و با یکی از نوه های امام سجّاد علیه السلام صحبت می کرد .

وی در ضمن سخنان خود اظهار داشت : خداوند متعال حضرت اءبوالحسن ، امام رضا صلوات اللّه علیه را یاری نمود؛ ولی برادران و عموهایش بر او ظلم کردند .

یکی از افراد حاضر پرسید : مگر چه شده است ؟

و آیا آنان در حقّ او چه کرده اند ؟

در پاسخ گفت : روزی برادران و عموهایش در بین همدیگر اظهار داشتند : ما در بین ائمّه و خلفاء علیهم السلام شخصی سیاه چهره نداشته ایم .

و آنان با یک چنین سخنان ناشایستی ، نسبت به نَسَب حضرت جواد علیه السلام تشکیک کردند .

ولی امام رضا علیه السلام فرمود : درباره او شکّ و تردید نداشته باشید؛ همانا او فرزند و خلیفه پس از من می باشد .

خویشان حضرت گفتند : باید این امر ثابت شود ، به همین جهت دسته جمعی وارد باغی شدند؛ و امام رضا علیه السلام را لباس کشاورزی پوشاندند و بیلی هم روی شانه اش نهادند .

و سپس حضرت جواد علیه السلام را - که کودکی خردسال بود - آوردند و گفتند : این پسر را نزد پدرش ببرید .

عدّه ای از عموها و برادران که در آن جمع حاضر بودند ، اظهار داشتند : پدرش این جا حضور ندارد .

در آن جمع بعضی از نسب شناسان - که در جریان این موضوع نبودند - نیز حضور داشتند ، گفتند : پدر این فرزند آن کشاورز است ، که بیل روی شانه اش می باشد؛ چون قدم های

او با قدم های این پسر مطابقت دارد .

وقتی محاسبه و بررسی کردند ، درست در آمد و با این روش شکّ و تردیدشان از بین رفت ؛ و این بزرگ ترین ظلم و جنایتی بود که در حقّ آن امام مظلوم روا داشتند .

علیّ بن جعفر در ادامه ، گوید : پس از این جریان من بلند شدم و لب های حضرت جواد علیه السلام را بوسیدم و آب دهان وی را مکیدم و خوردم ؛ و سپس آن بزرگوار را مخاطب قرار دادم و اظهار داشتم :

یاابن رسول اللّه ! همانا تو امام و حجّت خدا هستی .

ناگاه امام رضا علیه السلام گریست و فرمود : آیا سخن پدرم را نشنیدید که از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد ، فرزندی که دهانش خوش بو خواهد بود و در رحمی پاک و پاکیزه پرورش می یابد .

خداوند لعنت کند آن هائی را که فتنه بر پا می کنند و می خواهند او را متّهم نمایند .

پس از آن ، امام رضا علیه السلام فرمود : ای عمو ! آیا چنین فرزندی از غیر من خواهد بود ؟ !

و من اظهار داشتم : خیر ، به راستی او فرزند شما و نیز خلیفه بر حقّ شما خواهد بود . ( 44 )

## تأثیر منّت و معرّفی شیعه

حضرت ابومحمّد ، امام حسن عسکری علیه الصّلوه و السّلام حکایت فرماید :

روزی شخصی به حضور امام محمّد بن علیّ الرّضا علیهما السلام وارد شد ، در حالی که بسیار خوشحال به نظر می رسید .

امام جواد علیه السلام علّت سرور و

شادی او را سؤ ال نمود ؟

در جواب اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! از پدرت ، امام رضا علیه السلام شنیدم ، که فرمود : شادی انسان آن روزی است که از اموال و امکانات خود بر دیگر مؤ منین و خویشان صدقه ای داده و به آن ها احسان کرده باشد .

امروز تعداد دَه خانوار از خانواده های فقیر و تهی دست به من مراجعه کردند؛ و به هر یک از آن ها در حدّ توان خود کمک نمودم و چون آن ها شاد گشتند ، من هم خوشحال و مسرور می باشم .

امام محمّد جواد علیه السلام به او فرمود : به جانم سوگند ، تو بهترین کار نیک و احسان را انجام داده ای ؛ و باید هم این چنین شادمان و مسرور باشی ، مشروط بر آن که اعمال نیک خود را ضایع و حبط نگردانی .

آن شخص سؤ ال کرد : با این که من از شیعیان و دوستان واقعی شما هستم ، چگونه ممکن است که اعمال و عبادات خود را ضایع گردانم ؟

امام علیه السلام فرمود : مواظب گفتار و حرکات خود باش ، چون هم اکنون اعمال و رفتار نیک خود را نسبت به آن برادرانت ضایع کرده و از بین بردی .

آن شخص با حالت تعجّب پرسید : چگونه باطل شد ، با این که من کاری را انجام ندادم ؟ !

حضرت فرمود : آیا این آیه قرآن را تلاوت کرده ای : یا أ یُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الاْ ذی ( 45 )

یعنی ؛ ای کسانی که ایمان آورده

اید ! صدقات و کارهای نیک خود را با منّت گذاری و آزار ، باطل و ضایع نگردانید .

آن شخص گفت : یاابن رسول اللّه ! من بر کسی منّت ننهاده ام ؛ بلکه بدون هیچ منّت و آزاری به یکایک آنان کمک و انفاق کردم ؛ و هیچ گونه توقّعی هم از آن ها نداشته ام !

امام جواد علیه السلام در پاسخ ، فرمود : خداوند متعال فرموده : صدقات خود را به وسیله منّت و ایذاء باطل ننمائید؛ و نفرموده است بر کسانی که صدقه می دهید ، منّت ننهید؛ بلکه منظور هر نوع آزار و اذیّتی است که در رابطه با آن کار نیک به نوعی واقع شود .

سپس امام جواد علیه السلام افزود : آیا منّت گذاری بر آن افرادی که کمک کرده ای مهمّتر است ، یا ایجاد اذیّت و آزار نسبت به ملائکه مقرّب الهی و ماءمورین ثبت اعمال و حفظ نفوس ؟ !

آن شخص در پاسخ گفت : بلکه این مورد اءخیر مهمّتر و حسّاس تر؛ و گناهش نیز افزون خواهد بود .

بعد از آن ، حضرت فرمود : تو با این طرز برخورد و سخنی که این جا مطرح کردی ، هم موجب آزار من و هم سبب ایذاء ملائکه شدی و با این کار ، صدقات و کارهای نیک خود را ضایع و باطل گرداندی ، چرا باید چنین کنی ؟ !

و چگونه چنین ادّعای مهمّی را کردی و گفتی : من از شیعیان خالص هستم ؟ !

آیا می دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند ؟

آن شخص پاسخ داد : خیر ، نمی دانم .

امام

علیه السلام فرمود : شیعیان خالص آن افرادی هستند که همانند حِزقیل نبیّ ، مؤ من باشد که او با آن شیوه مخصوص در مقابل طاغوت و فرعون زمانش توریه کرد -؛ و نیز مؤ من آل فرعون ، صاحب یسَّ که خداوند درباره او فرموده است : وَ جاءَ مِنْ اءقْصَی الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی ( 46 )

یعنی ؛ مردی از آن سوی مدینه با سعی و کوشش آمد .

همچنین سلمان ، ابوذرّ ، مقداد و عمّار یاسر ، این افراد از شیعیان خالص ما هستند ، آیا تو با این افراد یکسان و مساوی هستی ؟ !

اکنون خودت قضاوت کن ، آیا با ادّعائی که کردی ، موجب اذیّت و آزار ما و ملائکه الهی نشدی ؟ !

آن شخص عرضه داشت : یاابن رسول اللّه ! من از گفتار خود پشیمان شدم و توبه می کنم ، شما مرا عفو نموده و راهنمائی بفرما که چه بگویم ؟

حضرت فرمود : بگو که من از دوستان و از علاقه مندان شما هستم و با دشمنان شما دشمن خواهم بود؛ و با دوستان شما دوست می باشم .

آن شخص اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! من نیز همین را می گویم و معتقد به آن هستم و از آنچه که قبلا گفتم ، توبه می کنم و عذرخواهی می نمایم .

آن گاه در پایان ، امام جواد علیه السلام فرمود : هم اینک به نتیجه و ثواب صدقات و دیگر کارهای نیک خویش خواهی رسید . ( 47 )

## تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابراهیم بن هاشم قمّی حکایت کند

:

در آن زمانی که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید ، من عازم مکّه معظّمه شدم ؛ و در ضمن ، به محضر شریف حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام شرف حضور یافتم .

همین که وارد منزل رفتم ، جمع بسیاری از شیعیان را مشاهده کردم که از شهرها و مناطق مختلفی جهت زیارت و ملاقات امام جواد علیه السلام آمده بودند .

پس از گذشت لحظاتی ، عموی حضرت - به نام عبداللّه بن موسی که پیرمردی سالخورده بود - در حالتی که لباس های خشنی بر تن داشت ، وارد مجلس شد در گوشه ای نشست .

سپس امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهنی بلند پوشیده و عبائی بر دوش انداخته بود و کفش سفیدی در پای داشت ، وارد مجلس گردید .

تمام افراد به احترام آن حضرت از جای برخاستند ، آن گاه عموی حضرت به طرف امام علیه السلام جلو آمد و پیشانی برادرزاده اش را بوسید؛ بعد از آن ، حضرت در جایگاه خویش روی یک کُرسی - که از قبل آماده شده بود - نشست .

تمام حُضّار از عظمت و هیبت حضرت ، در آن سنین کودکی ، در تعجّب و حیرت قرار گرفته بودند .

در همین اءثناء ، شخصی از برخاست و از عموی حضرت سؤ ال کرد : نظر شما درباره کسی که با حیوانی نزدیکی کند ، چیست ؟

عبداللّه پاسخ داد : دست راستش قطع می شود و نیز حدّ شرعی بر او جاری می گردد .

ناگاه امام جواد علیه السلام سخت ناراحت و خشمگین شد و با نگاهی به

عمویش فرمود : ای عمو ! از خدا بترس و تقوا داشته باش ، خیلی خطرناک است آن موقعی در پیشگاه با عظمت خداوند متعال بایستی و بگویند : چرا چیزی را که نمی دانستی ، اظهار نظر کردی ؟ !

عبداللّه عرضه داشت : مگر پدرت چنین نفرموده است ؟

حضرت فرمود : از پدرم درباره شخصی که قبر زنی را نبش نماید و بشکافد و با آن مرده نزدیکی کند سؤ ال شد؛ که پدرم در جواب فرمود : باید دست راستش قطع شود و حدّ زنا بر او جاری گردد ، چون که معصیت نسبت به زنده و مرده یکسان است .

در این هنگام عبداللّه به خطای خویش اعتراف کرد و گفت : اشتباه کردم ، شما درست فرمودی ، حقّ با جنابعالی است و من از درگاه خداوند پوزش می طلبم .

پس از آن ، مردم که از اقشار مختلف اجتماع کرده بودند ، با مشاهده این جریان بر تعجّب و حیرت آن ها افزوده گشت ؛ و اظهار داشتند : ای مولا و سرور ما ! چنانچه اجازه می فرمائی ، ما سؤ ال های خود را مطرح نمائیم و شما پاسخ آن ها را لطف فرمائید ؟

امام جواد علیه السلام فرمود : بلی ، آنچه می خواهید سؤ ال مطرح کنید ، تا جوابتان را بگویم .

پس در همان مجلس ، حدود سی هزار مسئله از حضرت سؤ ال کردند؛ و با این که امام علیه السلام در سنین نُه سالگی بود ، با بیانی شیوا تمامی آن ها را پاسخ فرود . ( 48 )

## حجامتی معجزه آسا

ابن شهرآشوب و برخی دیگر

از بزرگان آورده اند :

در زمان حکومت ماءمون عبّاسی ، حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام طبیبی را به منزل خویش دعوت کرد تا وی را حجامت نماید .

همین که طبیب نزد امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت ، حضرت به او فرمود : حجامت مرا روی رگ زاهر انجام بده .

طبیب اظهار داشت : ای سرورم من ! تاکنون اسم چنین رگی را نشنیده ام و آن را نمی شناسم .

در این لحظه ، حضرت آستین دست خود را بالا زد و یکی از رگ های دست خود را به طبیب نشان داد؛ و سپس فرمود : این رگ زاهر است ، آن را با تیغ بزن .

موقعی که طبیب رگ را با تیغ بُرید ، مقدار زیادی آب زرد رنگ از آن خارج شد و درون طشتی - که زیر دست حضرت نهاده شده بود - ریخت و طشت پر شد .

آن گاه حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا روی رگ را ببندند و طشت را تخلیه کنند .

پس از آن که طشت را خالی کردند و آوردند ، حضرت فرمود : روی رگ را باز کنید .

وقتی روی آن را باز کردند ، مقداری دیگر مثل همان آب های زردرنگ خارج شد؛ بعد امام جواد علیه السلام به طبیب فرمود : اکنون روی آن را پانسمان کن .

و چون کار طبیب پایان یافت ، دستور داد تا مقدار صد دینار به طبیب داده شود .

طبیب مقدار صد دینار را گرفت و سپس نزد پزشکی معروف به نام بختیشوع رفت و جریان را به طور مشروح برای او تعریف کرد .

بختیشوع

با شنیدن این نوع حجامت ، بسیار در تعجّب قرار گرفت و گفت : به خداوند سوگند ، چنین موضوع و حالتی را تا به حال از کسی نشنیده و نیز در کتابی نخوانده ام .

بعد از آن ، هر دو نزد اُسقف اءعظم رفتند و چون جریان را بازگو کردند ، اُسقف گفت : گمان می کنم که آن شخص یا پیغمبر است و یا آن که از ذرّیّه پیامبران خواهد بود . ( 49 )

## آگاهی نسبت به پیامبران

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه علیه از حضرت عبدالعظیم حسنی سلام اللّه علیه حکایت کند :

روزی از روزها نامه ای برای امام محمّد جواد علیه السلام نوشتم و سؤ ال کردم : حضرت ذوالکفل علیه السلام - که پیامبر الهی است - نامش چه می باشد ؟

و آیا او از پیغمبران مرسل بوده است ؟

امام علیه السلام در جواب نامه ، چنین مرقوم فرمود :

خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای ارشاد و هدایت بندگانش فرستاده است ، که سیصد و سیزده نفر از آن ها پیامبران مرسل بودند .

و حضرت ذوالکفل علیه السلام نیز یکی از پیامبران مرسل الهی بود ، که بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مبعوث شد و همانند حضرت داوود علیه السلام بدون بیّنه و برهان در بین مردم قضاوت و حکم فرمائی می کرد و هیچ گاه غضبناک نمی گشت مگر آن که در جهت رضای خداوند سبحان بوده باشد .

سپس امام جواد علیه السلام در پایان نامه مرقوم فرمود :

نام حضرت ذوالکفل علیه السلام ، ( عویدیا ) بوده است ، و او همان پیامبری است که

نامش در ضمن آیه ای از آیات شریفه قرآن مطرح گردیده است :

وَاذْکُرْ إ سْماعیلَ وَالْیَسَعَ وَ ذَالْکِفْلِ وَ کُلُّ مِنَ الاْ خْیارِ . ( 50 )

یعنی ؛ به یاد آور ای پیامبر ! پیامبرانی را همچون حضرت اسماعیل ، یسع و ذوالکفل را ، که هر یک از آن ها از خوبان و برگزیدگان می باشند . ( 51 )

## وساطت برای رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی ، کلینی و دیگر بزرگان آورده اند :

در اوایل خلافت معتصم عبّاسی ، شخصی از اهالی سجستان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام و نیز عدّه ای دیگر ، راهی مکّه معظّمه گردید .

شخص سجستانی گوید : در بین راه ، جهت استراحت در محلّی نشسته بودیم و سفره غذا پهن بود ، ما با عدّه ای از افراد مختلف مشغول خوردن غذا گشتیم .

من به حضرت خطاب کردم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، در شهر ما شخصی از دوستان و محبّان شما ، از طرف حکومت ، مسئول امور مردم می باشد .

مالیات زیادی را بر من مقرّر کرده است که بپردازم ، در حالی که من توان پرداخت آن را ندارم ، چنانچه ممکن باشد نامه ای برایش بنویسید تا ملاحظه حال مرا نماید و تخفیفی دهد ؟

امام علیه السلام فرمود : او را نمی شناسم .

عرض کردم : ای سرورم ! او از دوستان و علاقه مندان به شما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد؛ و من مطمئنّ هستم که نامه شما سودمند خواهد بود .

و چون سخن و تقاضای من به اتمام رسید ، حضرت قلم و کاغذی را

در دست مبارک خود گرفت و این عبارات را نگاشت :

به نام خداوند بخشاینده مهربان ، حامل نامه از جنابعالی و نیز از عقیده ات تعریف و تمجید کرد ، توجّه داشته باش که خوشبختی تو در گرو رفتار و کردارت می باشد؛ بنابر این ، سعی کن نسبت به دوستان و هم نوعان خود دلسوز باشی ، همانا خداوند متعال فردای قیامت تو را در مقابل اعمال و کردارت مؤ اخذه و مورد بازجوئی قرار می دهد .

بعد از آن نامه را امضاء نمود و تحویل من داد .

پس از آن که وارد سجستان شدم و نامه حضرت را به والی - که به نام حسین بن عبداللّه نیشابوری معروف بود - دادم ، او نامه را گرفت و بوسید و بر چشم خود نهاد و سپس آن را گشود و خواند و به من خطاب کرد و گفت : خواسته ات چیست ؟

گفتم : ماءمورین شما مالیات سنگینی بر من بسته اند و توان پرداخت آن را ندارم .

سپس دستور داد : مالیات را از من بردارند و چون سخت در مضیقه بودم نیز مبلغی را لطف کرد . ( 52 )

## اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی

مرحوم طبری ، بحرانی ، شیخ حرّ عاملی و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام عماره بن زید حکایت کند :

روزی در مجلس حضرت ابوجعفر ، امام محمّد بن علیّ علیهما السلام نشسته بودم ، به حضرت عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! علائم و نشانه های امام چیست ؟

حضرت فرمود : هرکس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام می دهم ، انجام دهد ، یکی

از نشانه های امام در او می باشد .

و سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره ای - که در کنارش بود - نهاد ، و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت ، دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و واضح اثر گذاشته است .

و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه آهنی را با دست مبارک خود گرفته است و بدون آن که آن را در آتش نهاده باشند همانند قطعه ای کش و لاستیک یا فنر از دو سمت می کِشد و پاره نمی شود . ( 53 )

همچنین آورده اند :

عبداللّه بن محمّد - که یکی از راویان حدیث است - گوید :

روزی همراه عماره بن زید بودم ، او ضمن صحبت هائی ، حکایت عجیبی را برایم بیان کرد ، گفت : روزی امام محمّد جواد علیه السلام را در حالی که یک سینی بزرگ گِرد مَجْمَعه جلویش نهاده بود ، دیدم ؛ پس از ساعتی به من خطاب کرد و فرمود : ای عمّاره ! آیا مایل هستی که به وسیله این سینی فلزّی یک کار عجیب و حیرت انگیز را مشاهده کنی ؟

عرضه داشتم : بلی ، میل و علاقه دارم .

پس ناگهان حضرت دست مبارک خود را بر آن سینی نهاد و سینی به شکل مایع در آمد؛ سپس آن ها را جمع نمود و در طشت و قدحی که کنارش بود ، ریخت ؛ و بعد از آن دست خود را روی آن مایع کشید و به صورت همان سینی اوّل در آمد .

و امام علیه السلام

در پایان فرمود : امام یک چنین قدرتی را دارد که در همه چیز می تواند با اراده الهی تصرّف کند و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید . ( 54 )

## دو معجزه مهمّ دیگر

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی ، طبرسی ، طبری و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام محمّد بن عُمیر حکایت کند :

روزی در مجلس و محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافتم .

پس از لحظاتی ، مشاهده کردم که حضرت دست مبارک خود را روی چوب های یک چهارپایه چوبی کشید و آن چوب هائی که سال ها خشکیده بود ، ناگهان سبز و شاداب گشت و برگ های سبز بر آن شاخه ها روئیده شد؛ و مورد تعجّب افراد قرار گرفت . ( 55 )

همچنین آورده اند :

یکی از اصحاب حضرت به نام ابراهیم بن سعید حکایت کند :

روزی در محضر شریف و مقدّس امام جواد علیه السلام حضور داشتم ، ناگهان متوجّه شدم که حضرت برگ درخت زیتون را در دست مبارک خود گرفت و بلافاصله آن برگ زیتون تبدیل به پول رایج حکومت وقت شد .

پس از آن ، مقداری از آن پول ها را گرفتم و از مجلس و خدمت امام جواد علیه السلام خداحافظی کردم و راهی بازار شدم .

چون وارد بازار گشتم ، مقداری از همان ها را که توسّط حضرت از برگ زیتون تبدیل به پول شده بود ، تحویل یکی از بازاریان دادم تا مقداری جنس برای منزل خریداری کنم .

و سپس جریان امر و موضوع را برای او و برخی دیگر از تجّار و کسبه مطرح کردم ؛ و تمام آن

افراد گفتند : این پول ها با دیگر پول های معمولی و موجود در بازار ، هیچ فرقی ندارد . ( 56 )

## سبز شدن درخت سدر خشکیده

مرحوم شیخ حرّ عاملی ، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند :

پس از آن که ماءمون - خلیفه عبّاسی - جهت جبران جنایتی که در حقّ امام رضا علیه السلام انجام داده بود؛ و نیز جهت تداوم سیاستش ، دختر خود ، امّالفضل را به عقد و نکاح حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام درآورد؛ و او را بر حسب ظاهر مورد احترام شایان قرار می داد .

حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام بعد از آن جریان ، تصمیم گرفت که از حضور ماءمون و نیز از شهر خراسان به بغداد عزیمت فرماید .

و به همین جهت حضرت ، به همراه همسرش امّالفضل حرکت نمود و راهی مدینه منوّره گردید؛ و مردم در بین راه حضرت را مشایعت کردند .

امام علیه السلام همچنان به راه خود ادامه داد تا به دروازه کوفه رسید و مردم کوفه به استقبال آن حضرت آمدند و نزدیک غروب آفتاب حضرت به خانه مسیّب وارد شد؛ و چون امام علیه السلام مختصر استراحتی نمود ، روانه مسجد گردید .

در حیات مسجد درخت سدری بود که از مدّت ها قبل خشک شده بود و میوه نمی داد ، پس حضرت مقداری آب درخواست نمود؛ و آن گاه در کنار آن درخت خشکیده وضو گرفت و در همان جا نماز مغرب را به جماعت خواند .

پس هنگامی که نماز پایان یافت ، مردم متوجّه شدند که آن درخت خشکیده به برکت آب وضوی حضرت ، سبز گردیده است

و پر از میوه می باشد .

این حادثه مورد تعجّب و حیرت همگان قرار گرفت و تمام افراد از میوه های آن خوردند .

و مهمّتر از همه آن که میوه های این درخت سدر ، برخلاف دیگر سدرها ، بدون هسته و بسیار شیرین و خوش مزه بود . ( 57 )

## پیش بینی خطر و بستن دُم حیوان

در یکی از سال ها ، ماءمون عبّاسی عازم مدینه طیّبه شد ، چون نزدیک شهر مدینه رسید ، عدّه ای از بزرگان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام جهت استقبال ماءمون آماده حرکت شدند .

هوا بسیار گرم و سوزان و نیز بیابان ها خشک و بی آب و علف بود .

وقتی خواستند سوار حیوانات شوند ، امام جواد علیه السلام دستور داد تا دُم حیوانش را گره بزنند ، عدّه ای گفتند : حضرت جواد علیه السلام آشنائی به حیوان سواری و بیابان گردی ندارد و نمی داند که در چه فصلی و در کجا باید دُم قاطر ، گره زده شود .

و بالا خره تمامی افراد سوار شدند و برای استقبال ماءمون حرکت کردند ، مقداری از راه را که پیمودند ، مسیر جادّه را اشتباه رفتند ، در محلّی قرار گرفتند که تمام آن گِل و لای بود؛ و حیوانات مرتّب دُم خود را به اطراف حرکت می دادند؛ و تمام لباس و سر و صورت افرادی که سوار حیوان ها بودند کثیف و پر از گِل شد .

ولی حضرت کمترین آلودگی به لباس و بدنش اصابت نکرد و دیگران فهمیدند ، پیش بینی حضرت صحیح بوده است . ( 58 )

## نجات از ضربت شمشیر مستانه

بسیاری از بزرگان به نقل از حکیمه دختر حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام روایت کرده اند ، که فرمود :

چون برادرم ، حضرت جواد علیه السلام به شهادت رسید ، روزی نزد همسرش ، امّالفضل - دختر ماءمون - رفتم .

امّ الفضل ضمن صحبت هائی پیرامون فضائل و مکارم امام جواد علیه السلام ، اظهار داشت :

آیا مایل هستی تو را در جریان موضوعی بسیار عجیب و حیرت انگیز قرار دهم که تاکنون کسی نشنیده است ؟

گفتم : چه موضوعی است ؟ آری ، برایم بیان کن .

گفت : شبی از شب ها در منزل حضرت بودم ، ناگاه زنی وارد شد ، پرسیدم تو کیستی ؟

پاسخ داد : من از خانواده عمّار یاسر هستم و همسر ابوجعفر ، محمّد بن علیّ الرّضا علیه السلام می باشم ، با شنیدن این خبر ، حسّاسیّت من برانگیخته گشت و بُردباری خود را از دست دادم ، و از جای برخاستم و به نزد پدرم ماءمون رفتم .

هنگامی که او را دیدم ، متوجّه شدم که شراب بسیار خورده و مست لایعقل است ؛ پس موضوع را برایش بیان کردم و نیز افزودم که شوهرم بسیار از من و تو بدگوئی می کند و به تمام افراد بنی العبّاس توهین می نماید .

پدرم با شنیدن سخنان دروغین من خشمگین و عصبانی گشت و شمشیر خود را برگرفت و سوگند یاد کرد که امشب او را با این شمشیر قطعه قطعه می کنم و روانه منزل حضرت گردید .

من با دیدن چنین صحنه ای از گفتار خود پشیمان شدم و همراه پدرم روانه گشتم تا ببینم چه می کند .

چون ماءمون وارد منزل شد ، دید حضرت جواد علیه السلام در بستر آرمیده است ، پس با شمشیر بر آن حضرت حمله برد و به قدری بر بدن مبارک و مقدّس او ضربات شمشیر وارد کرد که دیدم بدنش قطعه قطعه گردید .

و به این مقدار هم قانع نشد ، بلکه شمشیر بر رگ

های گردن او نهاد و رگ های گردنش را نیز قطع کرد .

من با مشاهده این صحنه دلخراش بر سر و صورت خود زدم و روی زمین افتادم ، پس از لحظاتی که از جای برخاستم روانه منزل پدرم گشتم ؛ و چون صبح شد و پدرم از حالت مستی بیرون آمد ، به او گفتم : یا امیرالمؤ منین ! آیا متوجّه شدی که دیشب چه کردی ؟

گفت : خیر ، در جریان نیستم و خبر ندارم .

وقتی جریان را برایش بازگو کردم ، فریادی کشید و مرا تهدید کرد و گفت : رسوا شدیم ، دیگر در جامعه جایگاهی نداریم .

سپس یاسر خادم را احضار کرد و به او دستور داد تا به منزل حضرت جواد علیه السلام برود و گزارش وضعیّت حضرت را بیاورد .

یاسر رفت و پس از لحظاتی بازگشت و چنین اظهار داشت : دیدم ابوجعفر ، محمّد بن علیّ علیه السلام لباس های خود را پوشیده ؛ و بر سجّاده و جانماز خویش نشسته است و مشغول عبادت بود ، در حیرت و تعجّب قرار گرفتم ؛ و سپس از حضرت تقاضا کردم تا پیراهنش را درآورد و به من هدیه دهد .

و با این کار خواستم که ببینم آیا ضربات شمشیر بر بدنش اثر کرده ، و آیا بدنش زخم و خون آلود است یا خیر ؟

حضرت تبسّمی نمود و اظهار داشت : پیراهنی بهتر از آن را به تو خواهم داد .

گفتم : خیر ، من پیراهنی را که بر تن داری ، می خواهم .

پس چون پیراهن خود را از تن شریفش درآورد ، کوچک ترین

زخم و اثر شمشیر در جائی از بدنش نیافتم .

و ماءمون با شنیدن این خبر مسرّت آمیز ، خوشحال شد و مبلغ هزار دینار به یاسر هدیه داد . ( 59 )

## یکی از علّت های شهادت

ابوداوود قاضی - یکی از قضات معروف خلفاء بنی العبّاس - حکایت کند :

روزی ماءمورین دزدی را دست گیر کرده بودند و معتصم عبّاسی دستور مجازات او را صادر کرد و عدّه بسیاری از فقهاء و علماء جهت اجراء حکم سارق در مجلس خلیفه حضور یافتند و هر یک نظریّه ای جهت قطع دست دزد بیان کرد .

معتصم به حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام رو کرد و گفت : یاابن رسول اللّه ! نظر شما در این باره چیست ؟

امام علیه السلام فرمود : افراد ، نظرات خود را دادند ، کافی است .

معتصم گفت : من کاری به نظرات آن ها ندارم ، شما باید نظریّه خود را مطرح نمائی ؛ حضرت اظهار نمود : مرا از این کار معذور بدار ؟

معتصم حضرت را به خداوند سوگند داد و گفت : باید نظریّه خود را برای ما بیان نمائی .

حضرت فرمود : اکنون که چاره ای جز جواب ندارم ، می گویم که تمامی افراد اشتباه کردند و بر خلاف سنّت اسلام سخن گفتند؛ چون که قطع دست دزد باید از چهار انگشت باشد و کف دست به حال خود باقی بماند؛ و معتصم در حضور تمامی افراد گفت : آیا دلیل و مدرکی بر آن داری ؟

امام علیه السلام فرمود : فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ، که فرمود : سجده به وسیله هفت

جای بدن - پیشانی ، دو کف دست ، دو سر زانو و دو انگشت پاها - انجام می گیرد .

و چنانچه از مچ یا آرنج قطع شود ، برای سجده جایگاهی باقی نمی ماند؛ و حال آن که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده : سجده گاه ها حقّ خداوند است و کسی را نباید در آن ها مشارکت داد ، پس برای محفوظ ماندن حقّ خداوند دو کف دست نباید قطع شود .

معتصم با این استدلال حیرت زده شد؛ و آن گاه دستور داد تا طبق نظریّه حضرت ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام دست دزد ، قطع و مجازات گردد .

ابوداوود قاضی گوید : در یک چنان موقعیّتی من برای خود آرزوی مرگ کردم و پس از گذشت دو سه روز ، نزد معتصم رفتم و گفتم : یا امیرالمؤ منین ! من بر خود لازم می دانم که مطالبی را به عنوان نصیحت به شما بگویم ، هر چند که به وسیله این گفتار ، خود را داخل آتش جهنّم قرار می دهم .

معتصم گفت : مطلب و پیشنهاد خود را مطرح کن .

گفتم : هنگامی که امیرالمؤ منین و خلیفه مسلمین تمامی فقهاء و دانشمندان را در یک مجلس برای بیان حدود الهی جمع می کند و در نهایت در حضور تمامی وزراء و درباریان و بزرگان نظریّه همه افراد را مطرود می سازد و به گفته کسی اهمیّت می دهد و عمل می کند که طائفه ای بر امامت و خلافت او معتقد هستند و طبق نظریّه او حکم می دهد ، آیا در آینده ای نزدیک چه

خواهد شد ؟ !

وقتی معتصم مطالب مرا شنید ، رنگ چهره اش بر افروخته گشت و گفت : خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا نصیحت و راهنمائی نمودی ، و در روز چهارم به یکی از وزرایش دستور داد که حضرت جواد علیه السلام را به منزل خود دعوت کند تا کارش را بسازد .

هنگامی که وزیر دربار ، حضرت را دعوت کرد ، حضرت نپذیرفت و فرمود : می دانید که من به مجالس شما نمی آیم .

وزیر اظهار داشت : شما را به صرف طعام دعوت می کنیم و خلیفه و برخی از وزراء ، علاقه مند به حضور شما هستند؛ و در نهایت حضرت را مجبور کرد تا در مجلس و سفره شوم آن ها حاضر شود .

همین که حضرت وارد مجلس گردید و چند لقمه از غذائی که جلویش نهاده بودند تناول نمود ، اثرات زهر را در خود احساس نمود و خواست که از منزل خارج شود ، میزبان گفت : همین جا بمانید ؟ حضرت فرمود : در منزل شما نباشم ، بهتر است .

و با گذشت یک شبانه روز ، کاملا زهر در بدن نازنین امام جواد علیه السلام اثر کرد و همچون دیگر ائمّه علیهم السلام مسموم و به فیض شهادت نائل گشت . ( 60 )

## در رثای نهمین ستاره ولایت

فغان از گردش چرخ ستمگر

ستم ها کرده بر آل پیمبر

زده آتش گلستان نبیّ را

نموده در به در آل علیّ را

یکی در طوس و بعضی را به بغداد

نموده خون جگر از زهر بیداد

جواد ، آن میوه باغ رسالت

ز کین مسموم شد ، در شهر غربت

فتاده در میان حجره بی

یار

نبودی مونس ، او را و نه غمخوار

لب تشنه ، نه فرزندی کنارش

نه غمخواری که باشد غمگسارش

جهان از داغ او ماتم سرا شد

جهانی زین مصیبت در نوا شد ( 61 )

الا ای آسمان از دیده ، اشکِ خون به بار امشب

که رفت از دار فانی ، حُجّت پروردگار امشب

نهم شمع هدایت ، پیشوای شیعیان ، او

دهد دور از وطن جان ، بی معین و غمگسار امشب

برای کشتن سلطان دین ، با زهر جان فرسا

زنی مأ مور شد ، با امر خصمی نابکار امشب

فروغ دیده زهرا ( تقیّ ) چون مجتبی جدّش

به دست همسر خود ، گشت مسموم و فکار امشب

در آغاز جوانی ، از پی ارشاد مردم شد

شهید دین حقّ ، مانند اجداد کبار امشب

گل گلزار احمد از جفای دختر مأ مون

نهان گردد به خاک سرد و جاوید در مزار امشب

الا ای مظهر جود خدا ، ما مستمندان را

ز خوان عام خود ، محروم از رحمت مدار امشب ( 62 )

## پنج درس ارزشمند و آموزنده

1 در یکی از روزها که حضرت جوادالائمّه علیه السلام وارد شهر مدینه منوّره گردید ، هنگام غذا در حضور جمعی از دوستان سفره طعام پهن کردند .

حضرت پس از آن که غذا را تناول نمود ، دست های خود را شست و سپس دست های خود را پیش از آن که با حوله خشک نماید ، بر سر و صورت خویش کشید و این دعا را خواند :

( اللّهُمَّ اجْعَلْنی مِمَّنْ لا یَرْهَقُ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ ) . ( 63 )

2 یکی از دوستان و اصحاب حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام به نام ابوالحسن ، معمّر بن خلاّد حکایت کند :

روزی

در خدمت آن حضرت بودم ، به من فرمود : ای معمّر ! بر اشتر خود سوار شو .

عرض کردم : کجا برویم ؟

فرمود : پیشنهادی که داده شد انجام بده و سؤ ال نکن ، پس من سوار شدم ؛ و چون مقداری از راه را پیمودیم به بیابانی رسیدیم که کنار آن یک درّه و تپّه ای وجود داشت .

حضرت فرمود : همین جا بِایست و حرکت نکن تا من بازگردم و سپس حضرت رفت و پس از لحظاتی بازگشت .

عرض کردم : فدایت شوم ، کجا بودی ؟

امام علیه السلام فرمود : هم اینک به خراسان رفتم و پدرم ، حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را که مسموم و شهید شده بود ، دفن کردم و اکنون بازگشتم . ( 64 )

3 محمّد بن حمّاد مروزی حکایت کند :

روزی حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام در ضمن نامه ای به پدرم ، احمد چنین مرقوم فرمود :

ژهر موجود مخلوقی در این جهان ، یک روزی وفات خواهد یافت ولی در این باره ظلمی بر کسی نخواهد شد و ما اهل بیت رسالت در این دنیا پراکنده خواهیم شد؛ و در شهرهای مختلف هجرت خواهیم نمود .

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود : هرکس عاشق و دلباخته هر که باشد ، چنانچه در مسیر او قدم بردارد و با او همگام باشد ، همانا در روز محشر با او محشور می گردد .

و به راستی که قیامت منزل گاه اءبدی و همیشگی تمامی افراد خواهد بود . ( 65 )

4 عمران بن محمّد اشعری قمّی حکایت کند :

روزی نزد حضرت جوادالائمّه

، امام محمّد تقی علیه السلام شرفیاب شدم ؛ و پس از آن که مسائل خود را مطرح کردم و جواب گرفتم ، عرضه داشتم :

ای مولا و سرورم ! امّالحسن به شما سلام رساند و نیز درخواست یکی از پیراهن های تبرّک شده شما را نموده است تا به جای کفن از آن استفاده نماید ؟

امام جواد علیه السلام فرمود : او از پیراهن من ، بی نیاز شده است .

چون از نزد حضرت خارج شدم ، متحیّر بودم که معنای کلام امام علیه السلام چیست ؟

تا آن که پس از چند روزی متوجّه شدم ، امّالحسن سیزده یا چهارده روز قبل از سخن امام علیه السلام فوت کرده است . ( 66 )

5 یکی از اصحاب امام محمّد تقی علیه السلام گوید :

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، که سفره غذا پهن کردند؛ و غذا خوردیم .

پس از آن که سفره را جمع کردند ، یکی از افراد مشغول جمع کردن غذاهای ریخته شده در اطراف سفره ، گردید .

امام جواد علیه السلام فرمود : چنانچه در بیابان سفره انداختید ، آنچه غذا در اطراف سفره ریخته شود - به هر اندازه ای که باشد - رها کنید - تا مورد استفاده جانوران قرار گیرد - .

ولی اگر در منزل ، در اطراف ظرف غذا و یا در اطراف سفره ، طعامی ریخته شود ، تمام آنچه را که ریخته شده است ، به هر مقداری که باشد ، جمع نمائید - که مبادا زیر دست و پا ، نسبت به آن ها بی احترامی شود - . ( 67 )

## مدح و منقبت حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام

ای

آن که بر تمام خلایق تو رهبری

بر ممکنات سیّد و سالار و سروری

آن جا که آفتاب رخت جلوه گر شود

خورشید ، زهره می شود و ماه مشتری

شاه نهم ، امام نهم ، حجّت نهم

نور نهم ، ز نور خداوندِ اکبری

از کثرت لطافت جسم مجرّدی

با یک جهان شرافت روح مصوّری

هم جانشین هشت امامی به روزگار

هم از شرف ، امام دهم را تو مظهری

آمد تو را جواد لقب ، زانکه جود تو

از یاد برد حاتم و آن جود جعفری

از آدم و خلیل ، هم از یوسف و مسیح

وزخَلْق و خُلق ، صورت و سیرت نکوتری ( 68 )

## چهل حدیث گهربار منتخب

### حدیث یکم تا بیستم

1 قالَ الا مام اءبوجعفر ، محمّدالجواد صلوات اللّه و سلامه علیه :

الْمُؤ مِنُ یَحْتاجُ إ لی ثَلاثِ خِصالٍ : تَوْفیقٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ واعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ ، وَقَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ . ( 69 )

ترجمه :

فرمود : مؤ من در هر حال نیازمند به سه خصلت است :

توفیق از طرف خداوند متعال ، واعظی از درون خود ، قبول و پذیرش نصیحت کسی که او را نصیحت نماید .

2 قالَ علیه السلام : مُلاقاهُ الاْ خوانِ نَشْرَهٌ ، وَ تَلْقیحٌ لِلْعَقْلِ وَ إ نْ کانَ نَزْرا قَلیلا . ( 70 )

ترجمه :

فرمود : ملاقات و دیدار با دوستان و برادران - خوب - ، موجب صفای دل و نورانیّت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت ، گرچه در مدّت زمانی کوتاه انجام پذیرد .

3 قالَ علیه السلام : إ یّاکَ وَ مُص احَبَهُالشَّریرِ ، فَإ نَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یَقْبَحُ اءثَرُهُ . ( 71 )

ترجمه :

فرمود :

مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور ، چون که او همانند شمشیری زهرآلود ، برّاق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود .

4 قالَ علیه السلام : کَیْفَ یُضَیَّعُ مَنِ اللّهُ کافِلُهُ ، وَکَیْفَ یَنْجُو مَنِ اللّه طالِبُهُ ، وَ مَنِ انْقَطَعَ إ لی غَیْرِاللّهِ وَ کَّلَهُ اللّهُ إ لَیْهِ . ( 72 )

ترجمه :

فرمود : چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند سَرپرست و متکفّل اوست .

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد .

هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود ، خداوند او را به همان شخص واگذار می کند .

5 قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَعْرِفِ الْمَوارِدَ اءعْیَتْهُ الْمَصادِرُ . ( 73 )

ترجمه :

فرمود : هرکس موقعیّت شناس نباشد جریانات ، او را می رباید و هلاک خواهد شد .

6 قالَ علیه السلام : مَنْ عَتَبَ مِنْ غَیْرِارْتِیابٍ اءعْتَبَ مِنْ غَیْرِاسْتِعْتابٍ . ( 74 )

ترجمه :

فرمود : سرزنش کردن دیگران بدون علّت و دلیل سبب ناراحتی و خشم خواهد گشت ، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد .

7 قالَ علیه السلام : أ فْضَلُ الْعِبادَهِ الاْ خْلاصُ . ( 75 )

ترجمه :

فرمود : با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص و بدون ریا باشد .

8 قالَ علیه السلام : یَخْفی عَلَی النّاسِ وِلادَتُهُ ، وَ یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ ، وَ تَحْرُمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ ، وَ هُوَ سَمّیُ رَسُول اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَنّیهِ . ( 76 )

ترجمه :

فرمود : زمان ولادت امام عصر علیه

السلام بر مردم زمانش مخفی است ، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است .

و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

9 قالَ علیه السلام : عِزُّالْمُؤْمِنِ غِناه عَنِ النّاسِ . ( 77 )

ترجمه :

فرمود : عزّت و شخصیّت مؤ من در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است .

10 قالَ علیه السلام : مَنْ أ صْغی إ لی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَإ نْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ فَقَدْ عَبَدَاللّهَ ، وَ إ نْ کانَ النّاطِقُ یَنْطِقُ عَنْ لِسانِ إ بلیس فَقَدْ عَبَدَ إ بلیسَ . ( 78 )

ترجمه :

فرمود : هرکس به شخصی سخنران علاقمند و متمایل باشد ، بنده اوست ، پس چنانچه سخنور برای خدا و از احکام و معارف خدا سخن بگوید ، بنده خداست ، و اگر از زبان شیطان و هوی و هوس و مادیات سخن بگوید ، بنده شیطان خواهد بود .

11 قالَ علیه السلام : لا یَضُرُّکَ سَخَطُ مَنْ رِضاهُ الْجَوْرُ . ( 79 )

ترجمه :

فرمود : کسی که طالب رضایت خداوند متعال باشد ، دشمنی ستمگران ، او را زیان و ضرر نمی رساند .

12 قالَ علیه السلام : مَنْ خَطَبَ إ لَیْکُمْ فَرَضیتُمْ دینَهُ وَ أ مانَتَهُ فَزَوِّجُوهُ ، إ لاّ تَفْعَلُوهُ تَکْنُ فِتْنَهٌ فِی الاْ رْضِ وَ فَسادٌ کَبیرْ . ( 80 )

ترجمه :

فرمود : هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدیّن و امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید وگرنه شما سبب فتنه

و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد .

13 قالَ علیه السلام : لَوْسَکَتَ الْجاهِلُ مَااخْتَلَفَ النّاسُ . ( 81 )

ترجمه :

فرمود : چنانچه افراد جاهل و بی تجربه ساکت باشند مردم دچار اختلافات و تشنّجات نمی شوند .

14 قالَ علیه السلام : مَنِ اسْتَحْسَنَ قَبیحا کانَ شَریکا فیهِ . ( 82 )

ترجمه :

فرمود : هر که کار زشتی را تحسین و تاءیید کند ، در عقاب آن شریک می باشد .

15 قالَ علیه السلام : مَنِ انْقادَ إ لَی الطُّمَاءنینَهِ قَبْلَ الْخِیَرَهِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَکَهِ وَالْعاقِبَهِ الْمُغْضِبَهِ . ( 83 )

ترجمه :

فرمود : هرکس بدون تفّکر و اطمینان نسبت به جوانب ( هر کاری ، فرمانی ، حرکتی و . . . ) مطیع و پذیرای آن شود ، خود را در معرض سقوط قرار داده ؛ و نتیجه ای جز خشم و عصبانیّت نخواهد گرفت .

16 قالَ علیه السلام : مَنِ اسْتَغْنی بِاللّهِ إ فْتَقَرَالنّاسُ إ لَیْهِ ، وَمَنِ اتَّقَی اللّهَ اءحَبَّهُ النّاسُ وَ إ نْ کَرِهُوا . ( 84 )

ترجمه :

فرمود : هر که خود را به وسیله خداوند بی نیاز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر که تقوای الهی را پیشه خود کند خواه ناخواه ، مورد محبّت مردم قرار می گیرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند .

17 قالَ علیه السلام : عَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلّیا عَلَیْهِ السَّلامُ اءلْفَ کَلِمَهٍ ، کُلُّ کَلِمَهٍ یَفْتَحُ اءلْفُ کَلِمَهٍ . ( 85 )

ترجمه :

فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، یک هزار کلمه به امام علیّ علیه السلام تعلیم نمود

که از هر کلمه ای هزار باب علم و مسأ له فرعی باز می شود .

18 قالَ علیه السلام : نِعْمَهٌ لاتُشْکَرُ کَسِیَّئَهٍ لاتُغْفَرُ . ( 86 )

ترجمه :

فرمود : خدمت و نعمتی که مورد شکر و سپاس قرار نگیرد همانند خطائی است که غیرقابل بخشش باشد .

19 قالَ علیه السلام : مَوْتُ الاْ نْسانِ بِالذُّنُوبِ اءکْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالاْ جَلِ ، وَ حَیاتُهُ بِالْبِرِّ اءکْثَرُ مِنْ حَیاتِهِ بِالْعُمْرِ . ( 87 )

ترجمه :

فرمود : فرارسیدن مرگ انسان ها ، به جهت معصیت و گناه ، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی ، همچنین حیات و زندگی لذّت بخش به وسیله نیکی و إ حسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه .

20 قالَ علیه السلام : لَنْ یَسْتَکْمِلَ الْعَبْدُ حَقیقَهَالاْ یمانِ حَتّی یُؤْثِرَ دینَهُ عَلی شَهْوَتِهِ ، وَلَنْ یُهْلِکَ حَتّی یُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلی دینِهِ . ( 88 )

ترجمه :

فرمود : بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدّم دارد .

و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های نفسانی خود را بر احکام إ لهی مقدّم نماید .

### حدیث بیست و یکم تا چهلم

21- قالَ علیه السلام : عَلَیْکُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ ، فَإ نَّ طَلَبَهُ فَریضَهٌ وَالْبَحْثَ عَنْهُ نافِلَهٌ ، وَ هُوَ صِلَهُ بَیْنَ الاْ خْوانِ ، وَ دَلیلٌ عَلَی الْمُرُوَّهِ ، وَ تُحْفَهٌ فِی الْمَجالِسِ ، وَ صاحِبٌ فِی السَّفَرِ ، وَ اءُنْسٌ فِی الْغُرْبَهِ . ( 89 )

ترجمه :

فرمود : بر شما باد به تحصیل علم و معرفت ، چون فراگیری

آن واجب و بحث پیرامون آن مستحبّ و پرفائده است .

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است ، دلیل و نشانه مروّت و جوانمردی است ، هدیه و سرگرمی در مجالس است ، همدم و رفیق انسان در مسافرت است ؛ و اءنیس و مونس انسان در تنهائی می باشد .

22 قالَ علیه السلام : خَفْضُ الْجَناحِ زینَهُالْعِلْمِ ، وَ حُسْنُ الاْ دَبِ زینَهُالْعَقْلِ ، وَبَسْطُ الْوَجْهِ زینَهُالْحِلْمِ . ( 90 )

ترجمه :

فرمود : تواضع و فروتنی زینت بخش علم و دانش است ، اءدب داشتن و اخلاق نیک زینت بخش عقل می باشد ، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و بردباری است .

23 قالَ علیه السلام : تَوَسَّدِ الصَّبْرَ ، وَاعْتَنِقِ الْفَقْرَ ، وَارْفَضِ الشَّهَواتِ ، وَ خالِفِ الْهَوی ، وَ اعْلَمْ أ نَّکَ لَنْ تَخْلُو مِنْ عَیْنِ اللّهِ ، فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ . ( 91 )

ترجمه :

فرمود : در زندگی ، صبر را تکیه گاه خود ، فقر و تنگ دستی را همنشین خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن .

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند ، پس مواظب باش که در چه حالتی خواهی بود .

24 قالَ علیه السلام : مَنْ اءتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَهُ الْقَبْرِ . ( 92 )

ترجمه :

فرمود : هرکس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد ، وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد .

25 قالَ علیه السلام : الْخُشُوعُ زینَهُالصَّلاهِ ، وَ تَرْکُ مالایُعْنی زینَهُالْوَرَعِ . ( 93 )

ترجمه :

فرمود : خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود ، ترک و

رها کردن آنچه ( برای دین و دنیا و آخرت ) سودمند نباشد زینت بخش ورع و تقوای انسان می باشد .

26 قالَ علیه السلام : الاْ مْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَمْن نَصَرَهُما اءعَزَّهُ اللّهُ ، وَمَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ . ( 94 )

ترجمه :

فرمود : امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است ، هر که آن ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عِقاب قرار می گیرد .

27 قالَ علیه السلام : إ نَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَخْتارُ مِنْ مالِ الْمُؤْمِنِ وَ مِنْ وُلْدِهِ اءنْفَسَهُ لِیَاءجُرَهُ عَلی ذلِکَ . ( 95 )

ترجمه :

فرمود : همانا خداوند متعال بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند مؤ من را می گیرد ( و هلاک و نابود می گرداند ) ، چون دنیا و متعلّقات آن بی ارزش است تا در قیامت پاداش عظیمی عطایش نماید .

28 قالَ له رجل : اءَوصِنی بَوَصِیَّهٍ جامِعَهٍ مُخْتَصَرَهٍ ؟

فَقالَ علیه السلام : صُنْ نَفْسَکَ عَنْ عارِالْعاجِلَهِ وَ نار الْآجِلَهِ . ( 96 )

ترجمه :

شخصی به حضرت عرض کرد : مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر عطا فرما ؟

امام علیه السلام فرمود : اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از ذلّت و ننگ سریع و زودرس ، همچنین از آتش و عذاب آخرت ، در اءمان و محفوظ بدار .

29 قالَ علیه السلام : فَسادُالاْ خْلاقِ بِمُعاشَرَهِالسُّفَهاءِ ، وَ صَلاحُ الاْ

خلاقِ بِمُنافَسَهِ الْعُقَلاءِ . ( 97 )

ترجمه :

فرمود : معاشرت و همنشینی با بی خردان و افراد لااُبالی سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار ، موجب رشد و کمال اخلاق می باشد .

30 قالَ علیه السلام : الاْ دَبُ عِنْدَالنّاسِ النُّطْقُ بِالْمُسْتَحْسَناتِ لاغَیْرُ ، وَ هذا لایُعْتَدُّ بِهِ مالَمْ یُوصَلْ بِها إ لی رِضَااللّهِ سُبْحانَهُ ، وَالْجَنَّهِ ، وَالاْ دَبُ هُوَ اءدَبُ الشَّریعَهِ ، فَتَاءدَّبُوا بِها تَکُونُوا اءُدَباءَ حَقّا . ( 98 )

ترجمه :

فرمود : مفهوم و معنای ادب از نظر مردم ، تنها خوب سخن گفتن است که رکیک و سبک نباشد ، ولیکن این نظریّه قابل توجّه نیست تا مادامی که انسان را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند .

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین ، پس با عمل کردن به دستورات الهی و ائمّه اطهار علیهم السلام ، ادب خود را آشکار سازید .

31 قالَ علیه السلام : ثَلاثُ خِصالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّهُ : الاْ نْصافُ فِی الْمُعاشَرَهِ ، وَ الْمُواساهُ فِی الشِّدِّهِ ، وَ الاْ نْطِواعُ وَ الرُّجُوعُ إ لی قَلْبٍ سَلیمٍ . ( 99 )

ترجمه :

فرمود : سه خصلت جلب محبّت می کند : انصاف در معاشرت با مردم ، همدردی در مشکلات آن ها ، همراه و همدم شدن با معنویات .

32 قالَ علیه السلام : التَّوْبَهُ عَلی اءرْبَع دَعائِم : نَدَمٌ بِالْقَلْبِ ، وَاسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ ، وَ عَزْمٌ اءنْ لایَعُودَ . ( 100 )

ترجمه :

فرمود : شرایط پذیرش توبه چهار چیز است : پشیمانی قلبی ، استغفار با زبان ، جبران کردن

گناه نسبت به همان گناه حقّاللّه و یا حقّالنّاس - ، تصمیم جدّی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود .

33 قالَ علیه السلام : ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الاْ بْرارِ : إ قامَهُالْفَرائِض ، وَاجْتِنابُ الْمَحارِم ، واحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدّین . ( 101 )

ترجمه :

فرمود : سه چیز از کارهای نیکان است : انجام واجبات الهی ، ترک و دوری از گناهان ، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین .

34 قالَ علیه السلام : وَ حَقیقَهُ الاْ دَبِ : اِجْتِماعُ خِصالِ الْخیْرِ ، وَ تَجافی خِصالِ الشَّرِ ، وَ بِالاْ دَبِ یَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَکارِمَ الاْ خْلاقِ فِی الدُّنْیا وَ الاَّْخِرَهِ ، وَ یَصِلُ بِهِ اِلَی الْجَنَّهِ . ( 102 )

ترجمه :

فرمود : حقیقت ادب و تربیت عبارت است از : دارا بودن خصلت های خوب ، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند .

انسان به وسیله اءدب - در دنیا و آخرت - به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت اءدب نیل به بهشت می یابد .

35 قالَ علیه السلام : إ نَّ بَیْنَ جَبَلَیْ طُوسٍ قَبْضَهٌ قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّهِ ، مَنْ دَخَلَها کانَ آمِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ النّار . ( 103 )

ترجمه :

فرمود : همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است ، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند - ، روز قیامت از آتش در اءمان خواهد بود .

36 قالَ علیه السلام : مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمْ ، فَلَهُ الْجَنَّتهُ . ( 104 )

ترجمه :

فرمود : هرکس قبر عمّه ام حضرت معصومه سلام اللّه علیها

را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند ، أ هل بهشت خواهد بود .

قالَ علیه السلام : مَنْ زارَ قَبْرَ اءخیهِ الْمُؤْمِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْقَبْرِ وَقَرَءَ : ( إ نّااءنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِالْقَدْرِ ) سَبْعَ مَرّاتٍ ، اءمِنَ مِنَ الْفَزَعَ الاْ کْبَرِ . ( 105 )

ترجمه :

فرمود : هرکس بر بالین قبر مؤ منی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه ( إ نّا اءنزلناه ) را بخواند از شداید و سختیهای صحرای محشر در اءمان قرار می گیرد .

38 قالَ علیه السلام : ثَلاثٌ یَبْلُغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ : کَثْرَهُ الاْ سْتِغْفارِ ، وَ خَفْضِ الْجْانِبِ ، وَ کَثْرَهِ الصَّدَقَهَ . ( 106 )

ترجمه :

فرمود : سه چیز ، سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد :

1 - نسبت به گناهان و خطاها ، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن .

2 - اهل تواضع کردن و فروتن بودن .

3 - صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن .

39 قالَ علیه السلام : الْعامِلُ بِالظُّلْمِ ، وَالْمُعینُ لَهُ ، وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءٌ . ( 107 )

ترجمه :

فرمود : انجام دهنده ظلم ، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد ، هر سه شریک خواهند بود .

40 قالَ علیه السلام : التَّواضُعُ زینَهُالْحَسَبِ ، وَالْفَصاحَهُ زینَهُالْکَلامِ ، وَ الْعَدْلُ زینَهُالاْ یمانِ ، وَالسَّکینَهُ زینَهُالْعِبادَهِ ، وَالْحِفْظُ زینُهُالرِّوایَهِ . ( 108 )

ترجمه :

فرمود : تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف ، فصاحت زینت بخش کلام ، عدالت زینت بخش ایمان و

اعتقادات ، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات ؛ و دقّت در ضبط و حفظ آن ، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد .

## پی نوشتها

1-فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوّم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد .

2-مطابق با 22 فروردین ، سال 190 شمسی .

3-نام مبارک حضرت با عنوان امام ( محمّد جواد ) علیه السلام به عدد حروف ابجد کبیر 88 ، 18 می باشد .

4-مطابق با 13 آذر ، سال 212 شمسی .

5-تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت ، گرفته شده است از :

تدرک الوسائل : ج 6 ، بحارالا نوار : ج 48 ، اءعیان الشّیعه : ج 2 ، ناسخ التّواریخ : ج 12 ، إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، عیون المعجزات ، ینابیع المودّه ، کشف الغمّه : ج 2 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، تاریخ اهل البیت علیهم السلام ، مجموعه نفیسه ، هدایه الکبری ، جمال الاُسبوع و . . . .

6-اشعار از شاعر محترم : آقای خوشدل تهرانی .

7-اشعار از شاعر محترم : آقای دکتر رسا .

8-الثّاقب فی المناقب : ص 514 ، ح 432 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 394 .

9-خرایج راوندی : ج 1 ، ص 372 ، ح 1 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 46 ، ح 20 ، إ ثبات الهداه : ج 4 ، ص 388 ، ح 24 .

10-حکایت فطرس مشهور است ، که چون در جرانی بالهایش سوخت ، به دستور

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدن خود را به قنداقه یا گهواره امام حسین علیه السلام مالید و بالهای سوخته اش به حالت اوّل بازگشت .

11-هدایه الکبری حضینی : ص 300 ، س 17 ، اختیار معرفه الرّجال : ص 582 ، ح 1092 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 67 ، ح 44 .

12-هدایه الکبری حضینی : ص 296 ، حیله الا برار : ج 4 ، ص 534 ، ح 2 .

13-هدایه الکبری حضینی : ص 299 .

14-اءعیان الشّیعه : ج 2 ، ص 18 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 341 ، ح 35 .

15-إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 100 ، إ ثبات الوصیّه : ص 188 ، الثّاقب فی المناقب : ص 515 ، ح 443 .

16-اءمالی شیخ صدوق : ص 527 529 ، عیون اءخبارالرّضا علیه السلام : ج 2 ، ص 243 ، إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 83 .

17-اصول کافی : ج 1 ، ص 497 ، ح 11 ، ارشاد شیخ مفید : ص 325 ، خرایج راوندی : ج 1 ، ص 378 ، ح 7 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 54 ، ح 29 .

18-یکی از حقوق لازم هر مسلمان آن است که چون بر دیگری وارد شود ، باید بر او سلام کند .

19-إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 348 ، ح 79 ، به نقل از حلیه الاُلیاء .

20-إ ثبات الهداه : ج 4 ، ص 351 ، س 6 ، بنقل از

فصول المهمّه ابن صبّاغ مالکی .

21-اصول کافی : ج 1 ، ص 493 ، ح 2 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 331 ، ح 6 .

22-اختصاص شیخ مفید : ص 55 .

23-اصول کافی : ج 1 ، ص 548 ، ح 27 ، تهذیب الا حکام : ج 5 ، ص 140 ، ح 19 ، غیبت شیخ طوسی : ص 213 .

24-الخرایج والجرایح : ج 2 ، ص 670 ، ح 18 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 340 ، ح 33 .

25-احتجاج طبرسی : ج 2 ، ص 472 475 ، إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 102 ، تاریخ اهل البیت : ص 85 ، کشف الغمّه : ج 2 ، ص 370 ، فصول المهمّه ابن صبّاغ مالکی : ص 275 ، عیون المعجزات : ص 124 .

26-إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 332 ، ح 7 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 303 ، ح 32 .

27-سوره یوسف : آیه 108 .

28-اصول کافی : ج 1 ، ص 384 ، ح 8 ، تفسیر عیّاشی : ج 2 ، ص 200 ، ح 100 ، بحارالا نوار : ج 25 ، ص 101 ، ح 2 .

29-اصول کافی : ج 1 ، ص 383 ، ح 3 ، نورالثّقلین : ج 4 ، ص 75 ، ح 12 ، حلیه الا برار : ج 4 ، ص 545 ، ح 5 .

30-الثّاقب فی المناقب : ص 522 ، ح 455 ، مدینه المعاجز : ج 7

، ص 396 ، ح 2404 .

31-الخرائج والجرائح : ج 1 ، ص 376 ، ح 3 ، کشف الغمّه : ج 2 ، ص 366 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 46 ، ح 21 .

32-مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 346 ، ح 2375 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 57 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 390 .

33-إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 330 ، ح 5 و ص 354 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 295 ، ح 27 ، إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 96 97 .

34-من لا یحضره الفقیه : ج 1 ، ص 343 ، ح 1518 ، وسائل الشّیعه : ج 7 ، ص 504 ، ح 1 .

35-سوره یوسف : آیه 31 .

36-هدایه الکبری حضینی : ص 303 ، س 7 ، حلیه الا برار : ج 4 ، ص 575 ، ح 2 ، بحار : ج 50 ، ص 83 ، ح 7 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 401 ، ح 2411 .

37-هدایه الکبری حضینی : ص 299 ، س 1 ، بحار : ج 5 ، ص 55 ، ح 31 ، دلائل الا مامه : ص 404 ، ح 365 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 346 ، ح 70 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 344 ، ح 2373 .

38-هدایه الکبری حضینی : ص 307 ، س 11 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 416

، ح 2420 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 344 ، ح 49 .

39-إ ثبات الهداه : ج 4 ، ص 333 ، ح 12 ، هدایه الکبری حضینی : ص 31 با اندک تفاوت .

40-سوره اءعراف : آیه 32 .

41-هدایه الکبری حضینی : ص 308 ، س 2 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 412 ، ح 2419 .

ضمنا داستان بسیار طولانی و مفصّل بود که به همین مقدار اکتفاء گردید .

42-الخرایج والجرایح : ج 2 ، ص 665 ، ح 5 .

43-إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 111 ، اصول کافی : ج 1 ، ص 260 ، ح 1 ، کشف الغمّه : ج 2 ، ص 376 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 408 .

44-اصول کافی : ج 1 ، ص 322 ، ح 14 ، مجموعه نفیسه : ص 455 .

45-سوره بقره : آیه 264 .

46-سوره قصص : آیه 20 .

47-تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص 314 ، ح 160 ، بحارالا نوار : ج 65 ، ص 159 ، تفسیر البرهان : ج 4 ، ص 20 ، ح 4 ، مستدرک الوسائل : ج 7 ، ص 234 ، ح 8123 .

48-اختصاص شیخ مفید : ص 102 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 85 ، ح 1 .

49-مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 389 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 57 .

50-سوره ص : آیه 48 .

51-قصص الا نبیاء : ص 213 ، ح 277 ، مجمع البیان :

ج 4 ، ص 59 ، س 34 .

52-تهذیب الا حکام : ج 6 ، ص 334 ، ح 926 ، کافی : ج 5 ، ص 111 ، ح 6 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 86 ، ج 2 .

53-مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 322 ، ح 2359 ، نوادرالمعجزات : ص 181 ، ح 7 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 345 ، ح 63 .

54-إ ثبات الهداه : 3 ، ص 346 ، ح 66 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 324 ، ح 2362 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 59 ، دلائل الا مامه : ص 400 ، ح 357 .

55-إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 345 ، ح 62 ، دلائل الا مامه : ص 399 ، ح 353 ، نوادرالمعجزات : ص 181 ، ح 6 .

56-دلائل الا مامه : ص 398 ، ح 348 ، نوادرالمعجزات : ص 180 ، ح 4 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 345 ، ح 57 .

57-مجموعه نفیسه : ص 458 ، إ ثبات الهداه : ج 3 ، ص 337 ، ح 23 و ص 349 ، ح 81 ، إ علام الوری طبرسی : ج 2 ، ص 105 .

58-الخرایج والجرایح : ج 2 ، ص 669 ، ح 13 .

59-خ نویسان شیعه و سنّی آن را به گونه های مختلف از جهت تفصییل و یا خلاصه آورده اند از آن جمله : مهج الدّعوات : ص 26 ، مناقب ابن شهرآشوب

: ج 4 ، ص 394 ، کشف الغمّه : ج 2 ، ص 365 ، بحار : ج 50 ، ص 69 ، ح 47 ، مدینه المعاجز : ج 7 ، ص 367 ، ح 2380 ، الثّاقب فی المناقب : 219 ، ح 193 .

60-تفسیر عیّاشی : ج 1 ، ص 319 ، ح 109 ، بحارالا نوار : ج 50 ، ص 5 ، ح 7 ، حلیه الا برار : ج 4 ، ص 580 ، ح 2 .

61-اشعار از شاعر محترم : آقای سیّد محمّد تقی مقدّم .

62-اشعار از شاعر محترم : آقای آواره .

63-محاسن برقی : ص 426 ، ح 234 .

64-الخرایج والجرایح ج 2 ، ص 666 ، ح 6 .

65-اختیار معرفه الرّجال : ص 559 ، ح 257 .

66-الخرایج والجرایح : ج 2 ، ص 667 ، ح 9 .

67-مکارم الاخلاق : ص 132 .

68-اشعار از شاعر محترم : آقای ذاکر .

69-بحارالا نوار : ج 72 ، ص 65 ، ح 3 ، مستدرک الوسائل : ج 8 ، ص 329 ، ح 9576 .

70-امالی شیخ مفید : ص 328 ، ح 13 ، مستدرک : ج 8 ، ص 324 ، ح 9562 .

71-اءعلام الدّین : ص 309 ، س 11 ، مستدرک الوسائل : ج 8 ، ص 351 ، ح 9634 .

72-بحارالا نوار : ح 68 ، ص 155 ، ح 69 .

73-اءعلام الدّین : ص 309 ، س 5 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 364 ، ضمن ح 5 .

74-بحارالا نوار : ج 71 ، ص 181 ، س

1 ، اءعیان الشّیعه : ج 2 ، ص 36 ، س 14 .

75-تنبیه الخواطر : ص 428 ، بحارالا نوار : ج 67 ، ص 245 ، ح 19 .

76-وسائل الشّیعه : ج 16 ، ص 242 ، ح 21466 .

77-بحارالا نوار : ج 72 ، ص 109 ، ح 12 ، مستدرک الوسائل : ج 7 ، ص 230 ، ح 8114 .

78-مستدرک الوسائل : ج 17 ، ص 308 ، ح 5 .

79-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 380 ، ح 42 .

80-تهذیب الا حکام : ج 7 ، ص 396 ، ح 9 .

81-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 81 ، ح 75 .

82-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 82 ، ح 79 .

83-بحارالا نوار : 68 ، ص 340 ، ح 13 .

84-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 79 ، ح 62 .

85-خصال : ج 2 ، ص 650 ، ح 46 .

86-بحارالا نوار : ج 68 ، ص 53 ، ح 69 .

87-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 350 ، س 11 .

88-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 80 ، ح 63 .

89-حلیه الا برار : ج 4 ، ص 599 ، س 11 .

90-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 347 .

91-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 358 ، ح 1 .

92-کافی : ج 3 ، ص 321 ، ح 7 .

93-نور الا بصار : ص 331 ، س 12 ، بحارالا نوار

: ج 75 ، ص 80 ، س 12 .

94-خصال صدوق : ص 42 ، ح 32 .

95-کافی : ج 3 ، ص 218 ، ح 3 .

96-احقاق الحقّ : ج 12 ، ص 439 ، س 11 .

97-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 82 ، ح 78 . .

98-ارشاد القلوب دیلمی : ص 160 ، س 19 .

99-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، س 13 .

100-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 81 ، ح 74 .

101-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، س 3 .

102-ارشاد القلوب دیلمی : ص 160 ، س 15 .

103-عیون اخبارالرّضا علیه السلام : ج 2 ، ص 256 ، ح 6 .

104-کامل الزیارات : ص 536 ، ح 827 ، بحارالانوار : ج 99 ، ص 265 .

105-اختیار معرفه الرّجال : ص 564 ، ح 1066 .

106-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 349 ، س 7 .

107-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 348 ، س 18 ، بحار : ج 75 ، ص 81 ، ح 69 .

108-کشف الغمّه : ج 2 ، ص 347 ، س 19 ، بحار : ج 75 ، ص 80 ، ح 65 .